

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت

سال اول/ شماره دوم/ اردیبهشت ۱۳۹۵

دراین شماره:

بسم الله الرحمن الرحیم

اولین نشریه مستقل سینت

راوی

ماهنامه دینی، اجتماعی و حقوقی اهل سنت

سال اول- شماره دوم- اردیبهشت ماه ۱۳۹۵

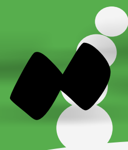
رجب - شعبان - ۱٤۳۷

April - May 2016



فهرست

سخن حکیمانه



هر کس صحابه را دشنام دهد فاسق است و به اجماع امت وی مبتدع محسوب می شود. اما اگر این را ثواب بداند آنگونه که شیعه بر این باور است کافر می گردد و امت بر کفر او اجماع دارند.

مجموعه رسائل

ابن عابدین حنفی ۱/۳۶۷



تهاجم فرهنگی



عامر عالی

بسم الله، الحمدلله و الصلاه و السلام علی رسول الله

مطالبی که در این مقاله خواهد آمد:

۱. مفهوم تهاجم فرهنگی

۲. ظهور تهاجم فرهنگی

۳.شیوه های مختلف تهاجم فرهنگی

مفهوم تهاجم فرهنگی

تهاجم در لغت به معنی حمله ور شدن و جنگیدن است ولی ما در اواسط قرن بیستم با مفهوم جدیدی به نام تهاجم فرهنگی روبرو شدیم و منظور از این شیوه ی جدید جنگیدن، جنگ با افکار، باور، عقل و تاریخ امت های مسلمان بود. در این دوره، دشمنان اسلام شیوه ی جنگیدن خود با مسلمانان را تغییر دادند.

چون دوره ی جنگ با اسلحه به پایان رسیده بود، زیرا نقشه ی تفکیک امت های اسلامی و تجزیه کردن سرزمین خلافت اسلامی که باید انجام می شد، به اتمام رسیده بود و شیوه جدید جنگ آغاز شد و این بار جنگ با شیوه های شستشوی مغزی و اشغال افکار شروع شد.

اما ابزار آلات و تسلیحات این جنگ مدرن چه هستند؟

می دانیم که جنگ افزارهای متداول توپ و تانک و موشک و هواپیما و غیره هستند، اما در این جنگ مدرن ابزار حمله تغییرات چشمگیری داشته است. در این جا به جای گلوله از واژه و به جای تفنگ از جملات فلاسفه و به جای هواپیما و تانک و توپ از تزریق افکار مسموم و تشکیک در باورهای مردمان مسلمان استفاده می شود.

چرا که اشغال کردن عقل انسان ها راه را برای دوباره برنامه ریزی کردن آن هموار می کند. و هنگامی که افکار و اذهان مردم در اختیار گرفته شد به آسانی می توان آن افراد را در راهی که مد نظر است مورد استفاده قرار داد. دشمنان ما مسلمان ها نیز این واقعیت را دریافته و از آن برای استیلا بر دنیای ما و تضعیف دین در دل ما استفاده کرده اند.

پس شایسته است که ما بدانیم این جنگ از کجا و چگونه آغاز شد تا بتوانیم راههای مقابله با آن را پیدا کنیم. چون برنده ی این میدان قادر خواهد بود با هزینه ی کمتری منافع بیشتری را برای خود کسب کند. منافعی که دشمنان اسلام به دنبال آن هستند بیشتر مادی و بعضا دینی است ولی ما در این کارزار صرفا قصد دفاع از خود و دین و سرزمین های خود را داریم تا از دست چپاولگران

در این جنگ مدرن ابزار حمله تغییرات چشمگیری داشته است. در این جا به جای گلوله از واژه و به جای تفنگ از جملات فلاسفه و به جای هواپیما و تانک و توپ از تزریق افکار مسموم و تشکیک در باورهای مردمان مسلمان استفاده می شود.

چه غیر خودی و چه به ظاهر خودی رهایی یابیم.

ظهور تهاجم فرهنگی

می توان گفت این مفهوم با این اسم در نیمه ی دوم قرن بیستم شایع شد اما مقابله با دین اسلام و فرهنگ اسلامی قرن ها پیش تهاجم خود را آغاز کرده بود. بلکه حتی تاریخ این رویارویی به صدر اسلام و زمان خود پیامبر اسلام -صلی الله علیه و سلم- بر می گردد.

در صدر اسلام این تهاجم به باورهای مسلمانان به صورت ایجاد شک و شبهه در دل مسمانان نسبت به توحید و نبوت و روز آخرت آغاز شد. این سوالات را مطرح می کردند، آیا این وحی از آسمان آمده یا از جانب خود پیامبر است؟ آیا وی پیامبری راستگو است یا فردی است که ادعای پیامبری می کند؟

در صدر اسلام این تهاجم به باورهای مسلمانان به صورت ایجاد شک و شبهه در دل مسمانان نسبت به توحید و نبوت و روز آخرت آغاز شد. این سوالات را مطرح می کردند، آیا این وحی از آسمان آمده یا از جانب خود پیامبر است؟ آیا وی پیامبری راستگو است یا فردی است که ادعای پیامبری می کند؟ اولین شراره ی این تشکیک ها در مدینه و از سوی یهودیان ساکن آنجا مطرح شد،

اولین شراره ی این تشکیک ها در مدینه و از سوی یهودیان ساکن آنجا مطرح شد، آنها از پیامبر -صلی الله علیه و سلم- سوالاتی می پرسیدند که هدف از آن ایجاد شک در دل مومنان بود، نه به خاطر کسب علم و دانش.

از پیامبر -صلی الله علیه و سلم- سوال کردند روح چیست؟ و از وی سوال کردند خدایت را برایمان توصیف کن، آیا جنس وی از طلا است یا از نقره؟!.

همچنین در مدینه منافقان ظهور کردند و با مسلمانان همنشین می شدند و با همدیگر به صورت پنهانی برای اهداف خود نقشه می کشیدند. به همدیگر می گفتند که صبح به محمد ایمان بیارید و شامگاهان مرتد شوید شاید این در دل مومنان شک ایجاد کند و آنها هم مرتد شوند.

اینها تلاش هایی کوچک و ابتدایی برای مبارزه با اسلام و مسلمانان بود ولی یکی از بزرگترین و خطرناکترین ضربه ای که یهود توانست به جامعه ی اسلامی و مسلمانان بزنند در زمان خلفای راشدین بود. در این دوره فردی یهودی به نام عبدالله بن سبا از یمن ظهور کرد، این فرد در تمام فتنه ها و آشوبهای دوره خلافت سیدنا عثمان و سیدنا علی -رضی الله عنهما- حضور داشت.

گر چه بعضی در وجود این شخصیت تشکیک وارد می کنند، ولی مصادر موثق تاریخی وجود این شخص را اثبات کرده است. ابن سبا مخالفت و دسایس خود علیه اسلام را در زمان سیدنا عثمان شروع کرد و خود را بر موج آشوبها و اعتراضات منافقین نسبت به سیدنا عثمان سوار کرد. و بارها به کوفه و مصر و بصره که به کانونی گرم برای مخالفان خلیفه راشد تبدیل شده بود سفر کرد. وی توانست با استفاده از عوام و افراد همدستش در میان مردم شبهاتی را در مورد سیدنا عثمان منتشر کند. و با این ترفند، زمینه حمله به دارالخلافه در

مدینه را هموار کرد.

همچنین وی بدعت دیگری در دین ایجاد کرد و آن برتری دادن سیدنا علی و اولاد وی بر بقیه صحابه بود و کار به جایی رسید که در زمان خلافت سیدنا علی این فرد و همراهانش ادعا کردند که علی خداست و طبق مصادر معتبر تاریخی سیدنا علی آنها را در آتش سوزاند.

عبدالله بن سبا داستان ها و اسطوره های زیادی را به علی بن ابی طالب نسبت می داد و یهودیان یمن را دور خود جمع کرد تا بتواند بر دیگر افراد مسلمان تاثیر بگذارد. ابن سبا گاهی سیدنا علی را به نبوت و گاهی به الوهیت می رساند. و آیات قرآن را با تاویلات و برداشت های اشتباه به ساده لوحان تحویل می داد و آنها هم باور می کردند. وی با این کار توانست یک فرقه ی کلامی و یک حزب سیاسی تشکیل دهد که بعدا فرقه های قرامطه و باطنیه از آنها منشعب شدند.

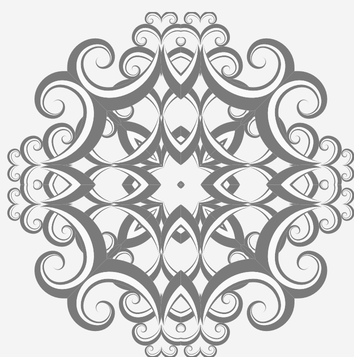
قبل از اینکه در مورد این دو فرقه صحبت کنیم، شایسته است به این نکته اشاره کنم که در میدان محاربه با اسلام و ایجاد شک و گمان نسبت به این دین حنیف، یهودیان تنها نبودند بلکه همراه آنها نصرانیان نیز مبارزات منفی خود را علیه اسلام شروع کردند.

مبارزات فکری یهود علیه اسلام در شخصیت ابن سبا متلبور شده بود و مبارزات نصاری در شخصی از اهل دمشق به نام یوحنا دمشقی، در دوران خلافت امویان ظاهر شد.

در این دوران یوحنای دمشقی که یقین پیدا کرده بود نمی توان از راه نظامی با اسلام به ستیز برخواست شروع به نوشتن کتابی کرد که آن را به شیوه گفتگو بین یک مسلمان و یک نصرانی تنظیم کرده و به مسایل کلامی نیز پرداخته بود. یکی از مسایلی که در این کتاب مطرح شده، مسئله خلق قرآن است که برای قرنها علمای مسلمان را بر آن داشت که در رد این قضیه کتابها بنویسند. در این میان تعدادی از مسلمانان نسبت به مخلوق بودن قرآن یا کلام خداوند بودن آن دچار شک شدند که با تلاش علمای اسلام این شبهه رفع شد. ولی امروزه شاهد هستیم این قضیه دوباره توسط افرادی ناآگاه از زیر آوار تاریخ بیرون کشیده شده و آن را رنگ و لعاب داده اند و به باورهای مسلمانان تشکیک وارد می کنند.

در میدان محاربه با اسلام و ایجاد شک و گمان نسبت به این دین حنیف، یهودیان تنها نبودند بلکه همراه آنها نصرانیان نیز مبارزات منفی خود را علیه اسلام شروع کردند.

مبارزات فکری یهود علیه اسلام در شخصیت ابن سبا متلبور شده بود و مبارزات نصاری در شخصی از اهل دمشق به نام یوحنا دمشقی، در دوران خلافت امویان ظاهر شد.



میرعماد؛ شناسنامه هنر ایران

قسمت اول


عیسی طاهری

ابتدای نگارش، ذهنم عنوانی را تحت «پدر خط نستعلیق» برای نام این مقاله در نظر گرفت. اما با جستجو در دهکده کوچک مجازی به مصاحبه جواد بختیاری[۱] از خطه خطاطان در مصاحبه با خبرگزاری مهر در این زمینه برخوردم که میرعماد را شناسنامه هنر ایران معرفی کرده بود. وی از میرعماد به عنوان کسی که چلیپا نویسی و قطعه نگاری را به مرتبه یک فرهنگ ارتقاء، و به عنوان هنری مستقل از کاربرد خط نستعلیق در قاب تاریخ نشاند نام می بَرَد.

تولد میرعماد بر اساس سال قتل وی محاسبه شده چون تاریخ دقیقی از ولادتش در دسترس نیست. و نگارندگان تاریخی بر این باورند که هنگام قتل ۶۳ سال سن داشت و در سال ۱۰۲۴ هـ ق، در اصفهان به خاطر سنی بودن به دستور شاه عباس به شهادت رسید.

میرعماد در سال ۹۶۱ هـ ق از خاندان سادات سیفی از نسل قاضی سیف الدین محمد حسنی -قاضی القضات قزوین در قرن هشتم هجری قمری در عصر اولجایتو[۲] و پیرو مذهب شافعی- ملقب به عماد الملک در شهر قزوین سنی مذهب آن روز چشم به جهان گشود. آن طور که تاریخ نگاران می نویسند: خانواده وی دارای ذوق هنری خطاطی و سرآمد روزگار این فن بوده اند. به طوری پسرش میر ابراهیم و دخترش گوهرشاد و خواهرزاده اش عبدالرشید دیلمی (رشیدا) از خطاطان معروف و به نام آن دوره بوده اند.

درباره نام میر و پدرش بین تاریخ نگاران اختلافاتی است. برخی وی را محمد بن حسین و برخی دیگر محمد بن ابراهیم می نامند. و با مدارک به دست آمده ابراهیم صحیح ترین گزینه برای نام پدرش می باشد. حال آن که در مورد نام وی آن چه بر زبان ها معروف و مشهور است به عماد یا میرعماد شناخته می شود. میرعماد در یک نسخه از تکملة النفخات عبدالغفور لاری با خط زیبای خود در حواشی آن نسب خویش را چنین بیان کرده است: «میرعماد بن ابراهیم الحسنی». با این وجود، نام وی میرعماد و نام پدرش ابراهیم خواهد بود. و برخی میرعماد را لقب او می دانند و چون با این لقب مشهور گشته، گمان می برند که اسم وی میرعماد بوده است.

میرعماد، میرعماد حسنی، میرعماد الحسنی، میرعماد حسنی قزوینی، عمادالملک قزوینی، عمادالملک حسنی، عمادالملک حسنی قزوینی، عمادالحسنی قزوینی القابی است که میرعماد به آن معروف و شناخته شده است. القابی که در برخی مرقع ها و خط های بجا مانده از وی، این القاب بر آثارش نقش شده است.

میر زندگی کودکی و نوجوانی خود را در زادگاهش

قزوین گذراند. و نزد استادان خط به آموزش آن پرداخت و چون شهرت ملا محمد حسین تبریزی را شنید برای تکمیل هنر خط به تبریز سفر کرد و در محضر ملا محمد حسین زانوی تلمذ زد و شب و روز به تعلیم و مشق خط پرداخت. در روزی از روزها قطعه ای از نوشته های خود را پیش استاد برد. چون ملا محمد حسین آن خط را دید، گفت: «اگر چنین توانی نوشت، بنویس و گرنه قلم فرو گذار» میر در جواب گفت: «این را خود نوشته ام» استاد ملا محمد حسین تبریزی قطعه خط و روی میر را بوسید و گفت: «امروز استاد خوشنویسانی» و همین سخن در حکم جواز و تصدیق تکمیل حسن خط میرعماد شده است.

«عماد قزوینی خطاط مشهور (۹۶۱ - ۱۰۲۴ ه . ق). نام اوعمادالملک قزوینی حسنی بود و در خط نویسی به خصوص خط نستعلیق، دستی توانا داشت. به همین جهت «خط میر» برای حسن خط مثل بوده است. و برخی خط او را بر خط میر علی تبریزی ترجیح داده اند. در سال ۱۰۲۴ هَ . ق . شاه عباس صفوی وی را متهم به پیروی از مذهب تسنن کرده امر به قتل وی داد و در آخرین شب ماه رجب همین سال در راه حمام وی را به قتل رساندند. و گویند که یکی از تلامذه ی او به نام ابوتراب خطاط اصفهانی جنازه ی وی را در دروازه ی طوقچی دفن کرد. و چون می خواست برای استاد خود مقبره ای بسازد وی را مانع شدند و فرزندان و یاران او را نیز طرد کردند و به قولی آنان به روم پناهنده شدند. خاندان عمادالملک قزوینی همگی را خطی خوش بود و در این فن مهارت داشتند از آن جمله اند: فرزندش میرزا ابراهیم، دخترش گوهرشاد، نوه اش محمد امین، دخترزادگانش میر رشید و میر عبدالرزاق و میر یحیی، دامادش میر محمدعلی که همسر گوهرشاد بود. میرعماد را طبع شعر نیز بود و پاره ای از اشعار او در «امتحان الفضلاء» میرزای سنگلاخ نقل شده است. او کتاب نوشته بنام: آداب المشق ، در طریق نگارش خط نستعلیق. (از الذریعه ج ۹ ص ۷۶۷ از تذکره ی نصرآبادی فصل هفتم ص ۲۰۷ و امتحان الفضلاء ج ۱ ص ۲۷۹ و ج ۲ ص ۳۸۱ و ۳۹۷ و روز روشن ص ۴۷۴ و تذکره ی حسینی ص ۲۱۳ و تاریخ عالم آرای عباسی ص ۸۹۵ و روضۀالصفویۀ و نشریه ی دوستداران کتاب ، سال ۱۳۳۱ ه . ش .). و نیز رجوع به فهرست کتابخانه ی مدرسه ی عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲ شود.»[۳]

چون ملا محمد حسین آن خط را دید، گفت: «اگر چنین توانی نوشت، بنویس و گرنه قلم فرو گذار» میر در جواب گفت: «این را خود نوشته ام» استاد ملا محمد حسین تبریزی قطعه خط و روی میر را بوسید و گفت: «امروز استاد خوشنویسانی»

خط نستعلیق و میرعماد

نستعلیق یکی از شیوه‌های نگارش خط در خوشنویسی فارسی است. شکل گیری این خط در ایران بوده و بیشتر هم در ایران رواج دارد و خوشنویسان این سرزمین بیشتر با این خط به هنرنمایی پراخته اند. خط نستعلیق، معرف روح و فرهنگ ایرانی است و از آن در نوشتن متن‌های ادبی فارسی و به ندرت عربی استفاده می‌شود. اغلب بر این باورند که «خط نستعلیق» آمیزه دو

خط «نسخ و تعلیق» است که با درآمیخته شدن این دو خط، نسخ تعلیق به وجود آمد و بعدها به خاطر کاربرد زیاد به نستعلیق شهرت یافت. و این در نوشته های کهن موجود است که بدان نسختعلیق می گفتند.

به جهت زیبایی و ظرافت این خط، به «عروس خطوط اسلامی» لقب گرفته، و به این خط در کشورهای عربی «الخط الفارسی» یا «تعلیق» می گویند. با این که برخی ابداع گرِ خط نسعلیق را امیر علی تبریزی می دانند اما به نظر می رسد که پیش از او خط نستعلیق وجود داشته و او برای اولین بار خط نستعلیق را تحت قاعده و قانون خوشنویسی درآورده است.

در سده یازدهم هجری قمری میرعماد قزوینی مشهورترین خوشنویس ایرانی، خط نستعلیق را به تکامل رساند و در اوج زیبایی و ظرافت قطعاتی ماندگار از خود بر جای گذاشت. که تا کنون در موزه ها و کتابخانه های ملی از آن ها نگهداری می شود.

در سده یازدهم هجری قمری میرعماد قزوینی مشهورترین خوشنویس ایرانی، خط نستعلیق را به تکامل رساند و در اوج زیبایی و ظرافت قطعاتی ماندگار از خود بر جای گذاشت. که تا کنون در موزه ها و کتابخانه های ملی از آن ها نگهداری می شود.

میر، از نگاه دیگران

حبیب الله فضائلی می آورد: « به اتفاق خط شناسان و خوشنویسان از آغاز اختراع خط نستعلیق تا مدت یک قرن و نیم پهلوانان عرصه خوشنویسی این خط، میرعلی هروی بود و عنوان میرمطلق در این مدت به آن یکتا استاد اطلاق میشد و کمال خط نستعلیق با این عنوان ملازمه داشت تا در نیمه دوم قرن دهم در زمان حیات بابا شاه، خوشنویس دیگری ظهور کرد که با آمدن وی فصل درخشانی در تاریخ خوشنویسی نستعلیق باز شد و جمله آثار گذشتگان حتی میرعلی هروی را تحت الشعاع قرار داد، او میرعماد بود که از میان هزاران خوشنویس نستعلیق که در مدت شش قرن خودنمایی کرده اند و آثاری از خود بیادگار گذاشتند و گذشتند؛ سرآمد همه گردید و حد این خط را به اعجاز رسانید. میرعماد در لطافت قلم و قدرت کتابت ید بیضا میکرد و خط وی بدون اصلاح هم استوار و هم خوش اندام بود؛ هم خفی را نمکین مینوشت و هم جلی را استوار و شیرین.»

و در ادامه می گوید: «از جمله میر عبدالغنی تفرشی از خوشنویسان و شعرای معاصر میر، در یک رباعی وی را ببهترین وجهی ستوده و چنین سروده است:

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست
بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش
هر مد ترا مدت ایام بهاست»

«عبدالباقی نهاوندی مؤلف (مآثر رحیمی) که آنرا بنام عبدالرحیم خان خانان در سال ۱۰۲۵ تالیف و شخصا میرعماد را بسال ۱۰۰۷ در ایران ملاقات کرده، وی را چنین یاد کرده است: «سیادت و نقابت پناه وحیدالزمانی میرعماد قزوینی که در نسختعلیق خط نسخ بر خطوط استادان سابق کشیده، قطعه

ای نوشته نـزد ایـن کمینـه بـود...» [۴]

صاحـب کتـاب تذکـره نصرآبـادی در مـورد میرعمـاد مـی نویسـد: «میرعمـاد از ولایـت قزویـن اسـت خـط نسخ تعلیق را بمرتبـه ای رسـانده کـه حمـل بـر اعجاز میتـوان کـرد بعضـی را اعتقـاد آنسـت کـه خـط میـر از خـط مـلا میـر علـی صاحـب حسـن تـر اسـت.» [۵]

ارزش هنـری خـط میرعمـاد بخاطـر زیبایـی خطـش نـه تنها در ایـران، بلکـه در دربـاره پادشـاهان عثمانـی و گورکانیـان هنـد نیـز آوازه ای بسـیار بلنـد داشـت. و میرعمـاد یـک شـخصیت فراملـی و جهانـی بـود. خـط میرعمـاد در دوره خـودش و قـرن هـا بعـد از وفاتـش زیباتریـن و لطیـف تریـن خـط بـوده کـه بعدهـا دیگـران بـه مشـق از خـط وی پرداختـه و بـه نحـوی شـاگرد میـر گفتـه مـی شـوند. ارزش خـط میـر چنـدان بـالا بـود کـه در زمـان حیاتـش بـا طـلا معاوضـه مـی شـد و هنـگام شـهادت یکـی از ثروتمندتریـن مـردان ایـران بـوده چنـان کـه وزیـر وقـت نتوانسـت خانـه اش را بخـرد.

مذهب میر

برخـی از نویسـندگان معاصـر بـر شـیعه بـودن میـر اصـرار دارنـد و بـر ایـن کـه میـر از خانـدان حسـنی از نسـل امـام حسـن مجتبـی رضـی الله عنـه اسـت او را شـیعی مـی داننـد. بنـا بـه جهالـت یـا تجاهـل برخـی از نویسـندگان شـیعه در مـورد مذهـب وی ابـراز مـی کننـد، کـه میرعمـاد در کتیبـه هایـش بـه مـدح خانـدان اهـل بیـت پرداختـه در حالـی کـه در کتیبـه هـا و مرقـع هـای بجـا مانـده از او هیـچ اشـارتی بـه خلفـا دیـده نمی شـود. و ایـن خـود دلیلـی بـر شـیعه بـودن وی می باشـد. حـال آن کـه میرعمـاد در دور انحطـاط ایـران یعنـی دوره صفویـت خونخـوار مـی زیسـته اسـت و بسـیاری از علما و اندیشـمندان آن عصـر بخاطـر حفـظ جـان و نامـوس بـه هنـد و عثمانـی پناهنـده شـدند و آنانـی کـه بنـا بـه مسـائلی نتوانسـتند هجـرت کننـد ناچـار بـه خاطـر حفـظ جـان و نامـوس، عقیـده خـود را آشـکارا ابـراز نکردنـد. از دیربـاز خانـدان سـیفی مشـهور بـه تسـنن بـوده انـد کـه مـی تـوان بـه امیـر یحیـی بـن عبداللطیـف [۶] حسـنی سـیفی قزوینـی (متوفـای ۹۶۲ هــ ق) از بـزرگان اهـل سـنت بـه همـراه فرزنـدش میـر عبداللطیـف و بـرادرش میـر عـلاء الدولـه کـه بـه هنـد گریختنـد؛ اشـاره کـرد.

برخی تسنن کاذب را برای او رقم زده تا به نحوی بتوانند وجهه سنی بودن وی را انکار نمایند. حال آن که در بسیاری از کتب تاریخ، به مذهب میر اشارات زیادی شده و شهادت وی به دستور شاه عباس صفوی شیعی، که به صراحت گفته: «که هیچ کس نیست این سنی را بکشد.» دلیلی متقن بر سنی بودن وی می باشد.

و برخـی تسـنن کاذب را بـرای او رقـم زده تـا بـه نحـوی بتواننـد وجهـه سـنی بـودن وی را انـکار نماینـد. حـال آن کـه در بسـیاری از کتـب تاریـخ، بـه مذهـب میـر اشـارات زیـادی شـده و شـهادت وی بـه دسـتور شـاه عبـاس صفـوی شـیعی، کـه بـه صراحـت گفتـه: «کـه هیـچ کـس نیسـت ایـن سـنی را بکشـد.» دلیلـی متقـن بـر سـنی بـودن وی مـی باشـد.

نصرآبـادی در تذکـره خـود مـی نویسـد: «از غلـوی کـه شـاه عبـاس ماضـی در محبـت امیـر المومنیـن علیـه السـلام داشـته بـا او عـداوت بهـم رسـانیده مقصـود بیک



را گفت: که هیچ کس نیست این سنی را بکشد، مقصود بیک بهمین گفته در همان شب وقتی که میر بحمام میرفت او را کشت.»[۷]

در کتاب عماد ملک خط آمده است: «میرعماد، برخاسته از خاندان سیفی حسنی است. این طایفه، از خاندان قدیمی و با سابقه قزوین محسوب می شوند. نسب این خانواده به قاضی سیف الدین محمد حسنی، قاضی القضات سلطانیه، قزوین، ابهر، زنجان و طارمین در قرن هشتم هجری قمری می رسد. وی از علمای بزرگ قزوین در عصر اولجایتو و پیرو مذهب شافعی بود.»[۸]

ادامه دارد...



(۱) جواد بختیاری (زاده ی ۱۳۳۵ در بروجرد) از استادان برجسته خوشنویسی و خط نستعلیق معاصر ایران است. او فارغ التحصیل رشته الکترونیک از دانشگاه شیراز و نقاشی از دانشکده هنرهای زیبا تهران است. بختیاری از استادان طراز اول خوشنویسی کشور است و در خط نستعلیق به دارنده خط طلایی شهرت یافته که نشان از اعتبار وی است. در سال ۱۳۷۶ برنده جشنواره جهانی خوشنویسی تهران شد.

(۲) سلطان محمد خدابنده اولجایتو یا الجایتو هشتمین سلطان از سلسله ایلخانان بود.

(۳) لغت نامه دهخدا، واژه عماد قزوینی.

(۴) اطلس خط (تحقیق در خطوط اسلامی)، حبیب الله فضائلی، اصفهان: انتشارات مشعل، چاپ دوم ۱۳۶۰، ص ۵۲۲ و ۵۲۴.

(۵) تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، تهران: چاپخانه ارمغان، مهرماه ۱۳۱۷ خورشیدی، ص ۲۰۷

(۶) نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام، فریدون اسلام نیا، ارومیه: ۱۳۸۲، انتشارات حسینی اصل، فصل نهم: صفویه، ص ۲۳۹ PDF.

(۷) تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، تهران: چاپخانه ارمغان، مهرماه ۱۳۱۷ خورشیدی، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

(۸) عماد مُلک خط (زندگی و آثار میرعماد سیفی حسنی قزوینی)، مهدی نوری محمدی، تهران: نشر علمی ۱۳۹۴، ص ۲۷.



مصاحبه با مهندس احسان فتاحی


تشکر می کنیم که دعوت ما را در دومین شماره نشریه راوی لبیک گفتید. خوشحالیم که شما را در این شماره داریم و امیدواریم که همراهی خوبی با همدیگر داشته باشیم.

مهندس فتاحی: با عرض سلام و ادب و احترام خدمت شما و خوانندگان مجله ی خوش قلمتان. از اینکه قرعه ی دوم به نام من افتاده است خوشحالم و تا جایی که می توانم به سوالات شما پاسخگو هستم.


از خود بگویید؛ دوست داریم با این فعال جوان اهل سنت بیشتر آشنا شویم. محیطی که در آن پرورش یافتید را برای ما تصور سازی کنید چرا که می تواند اطلاعات زیادی را در دست ما و خوانندگان بگذارد.

مهندس فتاحی: از دوران کودکی به مسایل دینی علاقه ی زیادی داشتم و از سن پنج سالگی به همراه پدر خود به مسجد جامع امام شافعی کرمانشاه میرفتم. سر کلاس استاد حاج ولی محی الدینی قرآن را یاد گرفتم. در همان دوران تحت تشویق پدر و مادر در مسائل مذهبی بودم و این سببی گشت تا قرآن را حفظ کنم. از طرف دیگر با وجود افرادی مثل ماموستا ربیعی علاقه ام روز به روز به مسائل دینی و مذهبی بیشتر شد. دوران بسیار خوب و طلائی بود همانند خوابی بسیار کوتاه



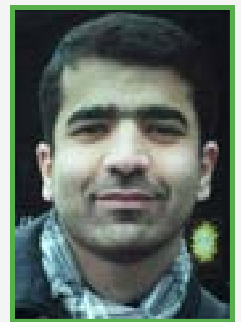
که باید از آن بیدار شد. گل سرسبد جامعه ی ما «ماموستا ملا محمد ربیعی» - الله رحتمش کند - را از ما گرفتند و با از بین رفتن چنین شخصیتی لطمه ای به جامعه و فرهنگمان وارد شد. خانواده ساده و معتدل و ملتزمی به دین اسلام داشتم و همانطور که گفتم ایجاد تشویق از طرف خانواده باعث شد تا در بسیاری از مدارس دینی کردستان به تحصیل علوم دینی بپردازم و در محضر بزرگانی چون «ماموستا بهزاد امام جمعه سابق»و «دکتر احمد نعمتی» زانوی تلمذ بزنم. از طرفی نیز در مجتمع علوم دینی بستک در خدمت شیخ عبدالکریم محمدی و مولانا عبدالرحمن پاسالاری و مولانا سید حیدرکاملی و سایر علمای دین بودم.


از فعالیت های خود در ایران به ما بگویید. احسان فتاحی که در ایران بود و تصور نمی کرد روزی از ایران خارج شود چه سری فعالیت هایی در داخل ایران داشت؟

مهندس فتاحی: در کنار تحصیلات دینی و علمی دارای فعالیت سیاسی و تالیفاتی هستم. فعالیت های بنده در زمینه حقوق اقلیت ها و مردم کرد و زبان مادری و اهل سنت ایران چه به شیوه ی فردی و

چه به شیوه ی گروهی بود. دارای تالیفاتی هستم که می توان به: «آینه ی هدایت در توحید»، «زنان در زندان سیاه»، «ولایت فقیه مساوی با دجال»، «قلم ها را نشکنید بگذارید بنویسم»، «تجوید به زبان کامل» ، «خیر تابعین اویس قرنی»، «از ساواک تا قصاب خانه اطلاعات»، «قبرستان سقف ندارد» و چندین کتاب دیگر اشاره کرد.

اما همان طور که می دانید تحمل چنین فعالیت هایی در هیکله ی جمهوری اسلامی وجود ندارد. این جو دیکتاتوری دینی به فضای دانشگاه ها نیز رخنه کرده بود.



تا جایی که در دوره مهندسی خود مجبور به مناظره در مورد یاران پیامبر اسلام شدم و چیرگی من بر آنان در این مناظره باعث شد که گزارش بنده را به وزارت اطلاعات بدهند. به اتهام تشویش اذهان دانشجویان دو ماه دستگیر شدم. حرف هایی شنیدم که واقعا بازگو کردن آن سخت است. «تصور کنید دستگاه امنیتی که به من بگوید به جای غذا و آب، از ادرار خودت تغذیه کن تا چه حد می تواند سفاک و خون ریز باشد! بعد از آن از حق ادامه تحصیل ممنوع شدم. در جریان پیگیری های خود هیئت رئیسه دانشگاه به من گفت: از سوی سازمان سنجش به آنان ابلاغ شده که به دستور سازمان اطلاعات احسان فتاحی حق ادامه تحصیل در مقطع دکترا را ندارد. خیلی دوست دارم که آقای «شهرام اکبری» معروف به «شجاعی» از ماموران اطلاعات کرمانشاه و از افرادی که بسیاری از جوانان اهل سنت کرد را دستگیر و شکنجه کرد این مصاحبه را بخواند و نشریه به دست او برسد. چرا که او مسبب دستگیری و شکنجه بسیاری از جوانان بی گناه اهل سنت بود.

دارای تالیفاتی هستم که می توان به: «آینه ی هدایت در توحید»، «زنان در زندان سیاه»، «ولایت فقیه مساوی با دجال»، «قلم ها را نشکنید بگذارید بنویسم»، «تجوید به زبان کامل» ، «خیرتابعین اویس قرنی »، «ازساواک تا قصاب خانه اطلاعات »، «قبرستان سقف ندارد»و چندین کتاب دیگر

بعد از مدتی کتاب«ولایت فقیه مساوی با دجال»را نوشتم که سبب دستگیری من شد. دستگیری که با اذیت و آزار های فراوانی همراه بود که فقط خداوند از آن اطلاع دارد. بنده در ۱۱ اسفند ۹۱ بازداشت شدم و در اردیبهشت ماه سال بعد مرا داخل گونی کرده و در بیرون شهر انداختند.

در آخرین دستگیری که یادم هست از ۲۳ مهر ماه سال ۹۲ تا ۲۶ اسفند سال ۹۳ در بازداشتگاه اطلاعات بودم.



چگونه دستگیر شدید؟ جزئیات آن را می توانید بیان کنید؟

مهندس فتاحی: یادم هست که به بهانه نگاه کردن کنتور خانه، درب را برایشان باز کردم. با هجومی مواجه شدم. از آن به بعد چیزی یادم نیست چون مرا بیهوش کرده بودند. یک تفتیش کلی و جزئی از خانه کردند. مدارک و کتاب های من را برداشتند. چشم که باز کردم دیدم در

جایی هستم بیشتر از اینکه شبیه بازداشتگاه باشد شبیه شکنجه گاه بود و به حق هم این گونه بود. شکنجه شدم و الآن دچار مشکلاتی در لگن هستم و در باب خوردن و حرکت و دفع کردن هنوز رنج می برم. پس از آن وارد سناریوی از پیش تعیین شده ی وزارت اطلاعات شدم. یعنی اجبار به همکاری و اعترافات تلویزیونی ساختگی. و به شرط جاسوسی به قید وثیقه آزاد شدم. بعد از آن بلافاصله در ۱۳ فروردین ۹۴ کشور را ترک کردم.

در کل بیش از ۲۵ بار بنده مهمان بازداشتگاه های اطلاعات بودم و در آنجا حبس و شکنجه شده ام حتی حکم اعدام بنده صادر شده است، ولی توانستم از آن شرایط خود را رها کنم. بعد از ترک ایران خانواده ام تحت شکنجه های روحی و اجتماعی فراوانی قرار گرفتند. در خارج از ایران هم به دنبالم بودند چرا که ترس این را داشتند پای بنده به سازمان های حقوق بشری برسد.



حقوق بشر را در ایران چگونه می بینید؟

مهندس فتاحی: طبعا قضیه حقوق بشر در ایران یکی از مسلمات و بدیهیات در نزد همگی مردم دنیا است. این انقلاب شوم که در سال ۵۷ رقم خورد، نه تنها نارضایتی مردم ایران را به همراه داشت بلکه حتی مردم خارج از ایران نیز از این همه نارضایتی اطلاع داشتند. آیا ما چیزی به نام جمهوریت و اسلامیت در رژیم ایران می بینم؟ آیا مطبوعات آزادی عمل دارند؟ آیا به روزنامه نگاران اجازه نقد و بررسی واقعی مشکلات اجتماعی مردم داده می شود؟ آیا در مجلس خبرگان کسی به عمل رهبری ایرادی وارد کرده است؟ ایراد که هیچ بلکه نقد؟! حقوق بشری که ما به دنبال آن هستیم این است که تمام کاستی های قانون اساسی جمهوری اسلامی را بیان کنیم.



در ایران هیچ نوع حقوق بشری رعایت نمی شود نه حقوق بشر قشر کارگران، نه حقوق بازنشستگان و روزنامه نگاران و نه اقلیت های مذهبی و نه اهل سنت ایران.

۳۷ سال از این انقلاب گذشت اما هنوز اجازه ساخت یک مسجد برای اهل سنت در تهران داده نشده است!

کدام حقوق بشر، وقتی علمای کرد و بلوچ و ترکمن به جرم گفتن حقیقت و تمامیت خواهی دینی خود ترور می شوند؟ گناه اندیشمندانی چون شیخ محمد ضیائی و دکتر سیاد چه بود؟ گناه شهید ملا محمد ربیعی چه بود؟ تنها گناه آن بزرگواران ارشادهای پدرانه در جهت توحید و یکتاپرستی بود.

در کل بیش از ۲۵ بار بنده مهمان بازداشتگاه های اطلاعات بودم و در آنجا حبس و شکنجه شده ام حتی حکم اعدام بنده صادر شده است.

در مورد زندانیان سیاسی و عقیدتی چه باید گفت که حتی حق گرفتن وکیل و دادگاه های علنی را ندارند؟ در چنین شرایطی است که در طول این ۳۷ سال دسته دسته جوانان این مرز و بوم، جوانان این دین و آیین شهید راه حق شده اند. بنده در سازمان های حقوق بشری که

در آن فعالیت می کنم نیز این صدا را رسانده ام. این رژیم به حقوق دینی و قومی هیچ کدام از مذاهب و اقوام توجهی ندارد. با این وجود حساب مردم از این حکومت جنایتکار جدا است و مردم به شدت از این رژیم خسته شده اند. امیدواریم روزی برسد که این چنین افرادی در دادگاه های بین المللی به جنایت های خود اعتراف کنند.

در اطلاع هستیم که با ماموستا ربیعی آشنایی نزدیک داشته اید. از این آشنایی به ما بگویید.

مهندس فتاحی: انسانی متواضع و فروتن. از آنجا که نشانه ی عالم بودن، داشتن تواضع است به موازات علم خود بسی متواضع بود. سخنانش دلنشین و شیوایی داشت. اخلاقش بر مردم تاثیر مثبتی می نهاد آنقدر که سیل عظیمی از وابستگی ها به ایشان متوجه شد. حتی اهل تشیع نیز با آغوش باز از ایشان استقبال می کردند و سوالات دینی می پرسیدند.

رابطه ی بنده با ایشان از یک رابطه خانوادگی سرچشمه می گیرد. دو خانواده با هم ارتباط داشتند. ایشان آرزوهای فراوانی داشت و برای رسیدن به آن تلاش می کرد، اما متاسفانه تقدیر بر این بود که از بین ما برود و این آرزوها نیمه تمام باقی بماند. ایشان همیشه در خطبه های نماز جمعه می گفتند و من هم این سخنان را در قلبم همیشه نگه داشته ام که:

دل خالی شود از نور ایمان
شود میدان بازی های راه شیطان

ما هم زحمات و خوبی های ایشان را هیچ وقت فراموش نمی کنیم خدماتی که به مردم کرد می نمود.

ایشان آرزوهای فراوانی داشت و برای رسیدن به آن تلاش می کرد، اما متاسفانه تقدیر بر این بود که از بین ما برود و این آرزوها نیمه تمام باقی بماند.

در اروپا سکنی گزیده اید. بی جهت نیست اگر از شما بپرسیم به عنوان یک ایرانی مقیم اروپا، نظرتان در مورد معضل «دین گریزی ایرانیان در اروپا» چیست؟

مهندس فتاحی: سوال مهمی است و جواب دادن آن به صورت تفصیلی ساعت ها طلب می کند، اما اگر مختصر نظر خود را بگویم: غفلت، جهل و عدم تفکر جوانان به دین، تهاجم سازمان یافته فرهنگی برای تضعیف باور ها و اعتقادات دینی و همچنین تخریب شخصیت های دینی و مذهبی را می توان از مهم ترین اسباب دانست. از طرفی انتشار شبهات بین جوانان و عدم پاسخ درست بدان ها، تمایل جوانان به فرهنگ غرب با وجود عدم شناخت چنین فرهنگی و از سوی دیگر مشکلات اقتصادی و داخلی کشور ایران، فقر، بیکاری و حزب گرایی اهل دین در بین یکدیگر نیز از زمره ی این اسباب هستند.



خمینی می گفت: «ما دین و دنیای شما را آباد می کنیم». امروز عکس این قضیه پیش آمده است و جوان ایرانی از آن اسلامی که

خمینی می گفت بیزار شده. آزادی فساد و بی بند و باری در غرب، حمایت مالی از نوکیشان مسیحی از جانب کلیسا اضافه بر راحتی در عبادات در قالب بخشش گناه و اعتراف نیز از زمره اسباب دین گریزی جوانان مسلمان است. نمی توان هجوم رسانه ای که بر اسلام وجود دارد را در نظر نگرفت. هجومی که به هدف ایجاد لطمه به اسلام و مسلمانان صورت می گیرد. حتی در بسیاری از موارد گزارش شده است جوانان به دلیل نبود بهانه ی مناسب برای پناهندگی در اروپا مجبور به تغییر دین اسلام به مسیحی می شوند!!

از جمله فعالیت های بنده در اروپا شرکت در کانون های حقوق بشری ایرانیان، دفاع از حقوق اهل سنت، اقلیت ها و اقوام است.



با این وصف فعالیت های شما در اروپا چه شکل و شمایلی به خود گرفته است؟ در اروپا چه می کنید؟

مهندس فتاحی: از جمله فعالیت های بنده در اروپا شرکت در کانون های حقوق بشری ایرانیان، دفاع از حقوق اهل سنت، اقلیت ها و اقوام است. نگاشتن مقالات متفاوت در خبرگزاری ها و سایت های مختلف را نیز در کارنامه ی خود دارم.

سعیم بر این است تا جایی که می توانم در رسانه ها حضور داشته باشم و مشکلات اهل سنت را برای جهانیان بازتاب دهم. چرا که مذهب اهل سنت در ایران مظلوم است و باید این صدا به گوش جهانیان برسد. سازمان حقوق بشر هم باید به صورت ذره بینی آن را بررسی کند. در اینجا لازم است اشاره کنم که وجود شبکه های ماهواره ای اهل سنت فارسی زبان، توانست نقش مناسبی در بازگویی این مشکلات برای جامعه جهانی داشته باشد و بنده از این بابت خوشحالم.

ناگفته ها و درددل آقای فتاحی چیست؟

مهندس فتاحی: در اینجا خطابم به نانجیبانی است که از سال ۵۷ با چماق بجان مردم افتادند و مردم فارس و عرب و لر و ترک و کرد و بلوچ و ترکمن را دسته دسته تیر باران کردند. نانجیب آنهایی بودند که طالقانی را مسموم کردند و تمام روحانیون ضد ولایت فقیه، مثل شریعتمداری و منتظری را به تبعید و زنجیر کشیدند. نانجیب آنهایی بودند که با خفقان و سرکوب به دستگیری و اعدام روشنفکران پرداختند و قتلهای زنجیره ای راه انداختند و هر صدای اعتراض را جاسوس و صیهونیست و ضد انقلاب و شاهپرست و منافق و فتنه گر نامیدند و دست و پا شکستند.

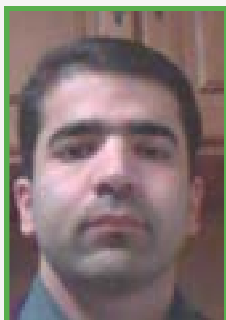
نانجیب آنهایی هستندکه خون بی گناه علما وجوانان اهل سنت را بخاطر ضعف حکومت و دروغ و خرافات مذهبی خود ریختند. نانجیب آنهایی بودند که وعده اتوبوس و مدرسه و بهداشت مجانی و بهشت را دادند و بجایش بحران گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و موشک و بمب اتمی سازی و گرانی و بیکاری و اعتیاد و فحشا را ارائه دادند. نانجیب آنهایی هستند که همچنان میلیاردها پول مردم ایران را غارت می کنند و با سرکوب و اعدام و دروغ و اتهام و تهدید و تبعید و اسیدپاشی و شلاق و شکنجه می خواهند به چپاول ادامه دهند.

نانجیب آن یکی حضرت آیت الله هست که کارش تجارت لاستیک است، این یکی آیت الله هم که کارش تجارت شکر است، آن یکی امام جمعه هم که با نصف زنهای شهرستان شان رابطه غیرافلاطونی داشته، این یکی حضرت آقا هم که بالای منبر استندآپ کمدی مرغ و خروس اجرا می کند، آن یکی حجت الاسلام که تخصصش جوراب استارلایت بوده.

قرائتی هم که ۳۷ سال است اوپرا وینفری حزب الله شده، قرآنی را که در ۲۳ سال نازل شد، سی و هفت سال تفسیر کرده هنوز به جزء دومش نرسیده، در عوض خودش کمدین شده.

آن یکی را هم که به اتهام زنای محصنه، رابطه نامشروع با اجنه، روابط ویژه با ارواح دستگیر کردند و این یکی هم که در اثر حمله آفتابه به دلیل اخلاق خانوادگی، وردست ناموسش بکلی دچار غیبت کبری شد، نانجیب آن است که شیطان باید برود تازه جامع المقدمات را پیش شجونی بخواند و سیوطی را پیش پناهیان و لمعه را پیش طائب، تازه وقتی وارد درس خارج شد، برود پیش آیت الله مصباح و از شدت خجالت از قم فرار کند و برود به جزایر برمودا.

نانجیب آن است که مثل آیت الله مصباح از قم سه دور کره زمین را دور بزند، برای اینکه هر کوبایی را مسلمان کند یک میلیون دلار از بیت المال پول بگیرد؟ که چی؟ که در کشور کوبا بعد از سی سال چهارصد تا مسلمان شیعه نماز بخوانند. آنوقت هر سال چهل هزار نفر توی قم بی دین بشوند؟



شما اگر ماهی یک میلیون دلار در قم صرف رفاه مردم کنی مسلمان کم نمی آوری که بخواهی از کوبا مسلمان تولید انبوه کنی.

> **از صبح تا شب روحانیون شیعه در تلویزیون اباطیل می گویند و سالی چهارده ماه مملکت عزا و روضه خوانی است، جوانان مملکت به جای لاس و گاس بروند جمکران؟**

بعد معاون سیاسی استاندار تهران گفته: « نود درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سیاسی ما از اسلام فاصله گرفته اند.» پس انتظار داشتی چکار کنند؟ انتظار داشتی وقتی یک دیوانه مثل احمدی نژاد می شود رئیس جمهور کشور، یک هیولا مثل احمد خاتمی می شود امام جمعه تهران، یک ابوالهول مثل علم الهدی می شود امام جمعه مشهد، از صبح تا شب روحانیون شیعه در تلویزیون اباطیل می گویند و سالی چهارده ماه مملکت عزا و روضه خوانی است، جوانان مملکت به جای لاس و گاس بروند جمکران؟

نانجیب مفت خواران شعبده باز دروغگویی هستند همچون خامنه ای وحسن لبنانی و مجتهدین قم و مشهد و کربلا و نجف و بت کده های دیگری دارند که مردم و جوانان را با وجود اسلامی که دم از آن می زنند گریزان کردند.

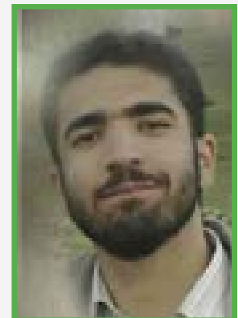
بله شماها ولایت مداران خط رهبری نانجیب هستید!!!

پس مبارکتان باشد لکه تاریخی خودتان!



تشکر می کنیم که همراه ما بودید. در نهایت دوست داریم سخن پایانی شما را بشنویم.

مهندس فتاحی: ایام ماه رجب و بعد از آن شعبان و رمضان در حالی فرا می رسد که در گوشه و کنار جهان شاهد ظلم و تجاوز به مسلمانان هستیم. دنیایی که در آن مسلمانان گلوله و موشک عیدی می گیرند. دنیایی که در آن با صدای واضح فریاد مظلومانه آنان را می شنویم که: ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا. پروردگارا! ما را از این سرزمینی که ساکنان و فرمانروایان آن ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود بر ما سرپرستی قرار بده و از سوی خود بر ما یاوری برسان.



افراد مظلوم و بیگناه در بند رژیم ولایت فقیه انواع شکنجه ها را تحمل می کنند و منتظرند کسی آنان را از این وضع اسف بار نجات دهد، حال آنکه به غیر از الله و سپس شما مسلمانان دیگر مأوایی ندارند. شایسته است همانطور که برای خود ایام عمر را در شادی و آسایش می خواهیم، دیگران را نیز در شادی خود سهیم بگردانیم زیرا که فرمان پیامبر بزرگ ماست: «لا یؤمن احدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه». هیچ کس از شما مومن کامل نمی گردد تا هر آنچه که برای خود می پسندد برای برادر مسلمان خود هم بپسندد.

«لا یؤمن احدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه». هیچ کس از شما مومن کامل نمی گردد تا هر آنچه که برای خود می پسندد برای برادر مسلمان خود هم بپسندد.

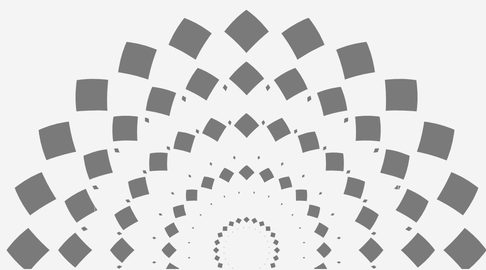
پس ای مسلمان با شنیدن فریاد این مظلومان چه باید کرد؟

امروز برادران و خواهران مسلمان ما در سوریه، افغانستان، مصر، چچن، عراق و به خصوص در ایران با شدید ترین وضع شکنجه می شوند. آیا با این همه حال باید دست روی دست گذاشت و عکس العملی نشان ندهیم؟ آیا با این همه ظلم و تعدی باز خود را مسلمان و تسلیم احکام الهی می پنداریم؟ آیا غیر از این است که حکمت شادی این است که با دیگر مسلمانان همدرد باشیم؟

باشد که قانون حقوق بشر و حقوق تفکر در تمام کشورهای جهان پایه سازی شود به خصوص در کشوری که بستر آشوب حتی برای دیگر مناطق شده است و آن ایران ماست.

از اینکه این وقت را به من دادید و صحبت ها من را خواندید کمال تشکر را دارم.

به امید ازادی ایران از هرگونه مشکلات، و خوشبختی و سعادت همگی شما عزیزان



پرواز در زمان

قسمت دوم



ابراهیم احراری خلف

بازخوانی بخشی از خاطراتم پیرامون شهادت مسجدجامع فیض مشهد و پرپر کردن نمازگزاران و حفاظ قرآن مسجد مکی

ادامه تحصیل در دانشگاه فردوسی ...

بعد از بازگشت از سفر نوروزی سال ۶۳ از هرمزگان و استان فارس صفحه جدیدی در زندگیم گشوده شد. تربیت معلم را در خرداد ماه به پایان رساندم و در مهرماه همان سال برای شروع اولین سال تدریس بصورت رسمی به شهرستان چابهار رفتم. فراز و نشیب هایی را در طی این سال ها پشت سرگذاشتم که خود حکایات جالب و عبرت آموزی در صفحات تاریخ اهل سنت ایران می تواند باشد امیدوارم آن حوادث روزی بر اوراق خاطرات ثبت گردد. (همانگونه که ابتدا گفتم خاطرات و سرگذشت هر اهل سنت ایران برگه ی از کل تاریخ فراموش شده اهل سنت است.) در هر صورت تقدیر چنین رقم خورد که در سال ۶۷ در دانشکده دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد در کارشناسی زبان وادبیات عرب قبول شوم. بسب فعالیت های مذهبی دو سالی بود ممنوع التدریس شده و در کادر اداری مشغول بکار بودم و نمی توانستم در رشته های آموزشی ادامه تحصیل بدهم برای آنکه فرصت ادامه تحصیل از دستم نرود به مشهد رفتم تا در دانشکده ثبت کنم. در این زمان بود که بار دیگر داستان من و مسجد شیخ فیض آغاز گشت. سعی کردم پنج شنبه بعد از ظهر از زاهدان با اتوبوس به سوی مشهد حرکت کنم. اتوبوس ساعت ۸ صبح جمعه به ترمینال مشهد رسید دیگر از گاراژهای نخ ریسی خبری نبود .ترمینال دقیقا روبروی حرم امام رضا در ضلع جنوبی شهر قرار داشت. سوار تاکسی شدم در حاشیه فلکه آب پیاده شدم قدم زنان در جهت غرب میدان در خیابان خسروی نو به سمت مسجد فیض حرکت کرده نسیم روحانی مسجد را در وجودم استشمام می کردم از کوچه بازار سرشور گذشتم تا به کوچه مسجد رسیدم. شیب نسبتا ملایم کوچه مرا به سوی خانه الله می کشاند! ساعت حدود ۹ و نیم صبح بود هم وطنان تربت جامی و خوافی و تایبادی را با عمامه های سفید می دیدم که در مسیر کوچه همراهم هستند بله ساعت نزدیک ده صبح روز جمعه بود هنوز ۲ ساعت تا اذان مانده بود اما فضای پرشور اطراف مسجد و کتابفروش های حاشیه کوچه تصاویر آشنایی را برایت به نمایش می گذاشت.

> **قدم زنان در جهت غرب میدان در خیابان خسروی نو به سمت مسجد فیض حرکت کرده نسیم روحانی مسجد را در وجودم استشمام می کردم**

جالب بود دختران و پسران جوانی را می دیدم که همچون من برای ثبت نام به مشهد آماده بودند و می خواستند تحصیلات عالیه را با تبرک

در شرکت نماز جمعه مسجد فیض آغاز نمایند. در کنار درب ورودی دفتر مولوی مخدومی جمعی از علمای خراسان حضور داشتند. سلامی کردم و به سوی طبقه دوم مسجد که کتابخانه و محل اجتماع جوانان بود رفتم جمع پرشوری از دوستان قدیمی و جدید را ملاقات کردم. هنوز آن لحظات با شکوه را بخاطر دارم در گوشه ای از کتابخانه نشستم کاک حمید برادر کردی بود که ظاهرا مسئولیت کتابخانه را به عهده داشت دوستان کرد جدیدی هم مثل من آمده بودند. کاک عطا، کاک لقمان، کاک عرفان، کاک هادی، برادران خوافی، خواجه یحیی دوستان بلوچ قدیمی. این همه صمیمیت و نشاط مرا که چند سال بود در رنج و تبعید و محرومیت و ممنوعیت از تدریس بودم به وجد آورده بود برادر مهربان و میانسالی در کنار ما که او هم در تبعید بود به نام کاک محمد فضای کتابخانه را سرشار از معنویت کرده بود. گویا در کنار اعضای خانواده ام هستم. چنان مشعوف بودم که نفهمیدم چگونه نماز جمعه را خواندم و در معیت ماموستا کاک محمد به منطقه سیدی مشهد با جمعی از دوستان کرد برای صرف ناهار رفتم... شاید برایتان جالب باشد که هنگام صرف ناهار خجالت کشیدم که نکند مهمان ناخوانده هستم به همین خاطر بگونه ی از خوردن ناهار امتناع کردم در این لحظه کاک محمد دختر کوچکش مائده که تازه غذا خور شده بود در بغلم گذاشت و گفت: حالا که ناهار نمی خوری پس به مائده غذا بده! صحنه خنده داری بود من گرسنه مشغول غذا دادن به مائده کوچولو بودم! بعد از آن تاریخ هر وقت کاک محمد را می دیدم به یاد آن خاطره می خندیدیم... بله همه این خاطرات شیرین به برکت مسجد نورانی شیخ فیض بود... روز بعد در دانشگاه ثبت نام کرده و یکسال مرخصی گرفتم شاید تا سال دیگر ممنوعیت تدریس از جانب هسته گزینش برطرف گردد و به تحصیل ادامه دهم.

شب های مسجد شیخ فیض محمد...

بعد از یک سال تقدیر نیز چنین رقم خورد بالاخره بعد از حداقل ۱۰ جلسه بازجویی توسط دکتر جدید الاسلام در هسته گزینش آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان در شهریور ۱۳۶۸قرار ممنوعیت از تدریس مرتفع شد. بلافاصله همان شب به سوی مشهد حرکت کردم و به در کنج خلوت مسجد شیخ فیض در کنار برادران جماعت تبلیغ جای گرفتم. روزها در شهر به دنبال خانه ی اجاره ای در حد وسع و شب ها خسته و کوفته در خلوتگاه مسجد به راز و نیاز و استراحت... در آن چند شب اعتکاف در مسجد مهمانان متفاوتی را از گوشه و کنار ایران می دیدم که برای نماز و گاه آشنایی به مسجد فیض می آمدند.

خانه ای محقر در خیابان عشقی ۱۴ (جهان آرا) کرایه کردم و سریعا برای انتقال مادر و خواهرانم به زاهدان برگشتم. حالا دیگر مسجد شیخ فیض مکان عبادت و ملاقات برادران هم دل و ایمانیم بود. اعضای هیئت امنا و امام مسجد و دانشجویان

فعال و کارمندان و بازاریان همه و همه در کنار هم جهت آبادانی مسجد تلاش می کردند. آنچه بیش از هر چیز وجه تفاوت مسجد فیض با سایر مساجد ایران بود، نقش فعالان خواهران اهل سنت بود و تا کنون نیز این فعالیت در مشهد ادامه دارد، البته به جای یک مسجد در ده ها منزل در سراسر شهر مشهد... من نیز که جان دوباره گرفته بودم با برخی از دوستان کلاس های ترجمه قرآن را در مسجد شیخ فیض و سایر مساجد مشهد از مهرآباد و ساختمان و رضاییه گرفته تا خانه های اهل سنت به صورت هفتگی برگزار کردیم که بعدها تا سال های سال توسط سایر برادران ادامه یافت. هرچند برادران حزبی همیشه به عناوین مختلف سعی در اخلال کلاس ها و یا دلسردی دوستان و یا تعطیل کلاس ها داشتند! جالب آنکه به برادری که بعضا نقش استاد کلاس های ما را داشت و قرآن را تفسیر می کرد بار بار گفته بودند با امثال ابراهیم راه نروید و همکاری نکنید زیرا خطرناک هستند و شاگردان مولوی عبدالملک ملازاده می باشند و این ها حکمت و دعوت ندارند و ما ریشه و برنامه و تنظیم داریم! جالب تر آنکه افرادی هم در پوشش نمایندگی از برخی بزرگان سعی در تهمت زدن های متعدد به ما و مولوی عبدالملک برآمدند! یادم هست برادری که فرهنگی بود و مدت ها در کلاس ها همراهمان بود و فرد سخنور و جسوری بود ناگاه برای مدتی ارتباطش قطع شد بعدها برایم در خلوتی دور از چشم اغیار گفت که چگونه کتاب هایش توسط اطلاعات سرقت شده و از وی خواسته اند نقش خبرچین را بازی کند! بعد از چند سال نیز یکی از اقوام دور که هنوز دستی در کاسه اطلاعات دارد در جلسه خانوادگی حلالی طلبید گفت در زیر شکنجه از وی قول همکاری برای تعطیلی کلاس ها و خبرچینی را گرفته بودند! سرانجام متوجه شدیم سرنخ همه کارشکنی ها به اطلاعات و وابستگان آنان ختم می شد...

> **آنچه که هرگز نمی توانم از خاطر ببرم نقش ویژه مسجد شیخ فیض در خنثی کردن نقشه های آخوندهای شیعه و حاکمیت در سنی زدایی وشیعه کردن دانشجویان خارجی بود.**

مسجد شیخ فیض باطل کننده سحر افسونگران...

آنچه که هرگز نمی توانم از خاطر ببرم نقش ویژه مسجد شیخ فیض در خنثی کردن نقشه های آخوندهای شیعه و حاکمیت در سنی زدایی وشیعه کردن دانشجویان خارجی بود. ممکن است فردی بگوید چگونه؟!!!

آیت الله خامنه ای چند سال قبل سفری به چین داشت و تعدادی دختر و پسر جوان را برای تحصیل به جامعه رضوی مشهد آورده بود و تلاش بسیاری در جهت انحراف ذهنی آنان و کاشت تخم کینه نسبت به خلفای راشدین و صحابه کرده بودند... از قضا بعد از چند سال یکی از نمازگزاران مسجد فیض چند تن از آنان را در اداره پست می بینند و آشنا می شوند و این

آشنایی سبب رفت و آمد آنان به مسجد فیض گردید و بسیاری از ابهامات بر طرف و همه رشته های آخوندها پنبه گشت.

در آن زمان رایزن فرهنگی ایران با رابطه ای که با اخوان المسلمین سودان و دکتر حسن ترابی (ره) گرفته بود تعدادی از جوانان دختر و پسر سودانی را در دانشگاه های ایران بورسیه کردند که سهمیه مشهد در آن سال ۳۱ دانشجو بود و تلاش زیادی برای شیعه کردن آنان صورت می گرفت که الحمدلله این بار نیز بافته هایشان رشته گردید هر چند افرادی را فریب داده بودند به خصوص فردی به نام طارق که بعدها معروف به طارق شیعه شده بود!

همچنین تعدادی از جوانان اهل سنت لبنان را که وابسته به جنبش توحید شیخ سعید شعبان (ره) بود را برای تحصیل به ایران آورده بودند. یکی از این جوانان فردی به نام فواد، که در ابتدا سنی صوفی متمایل به شیعه بود که در کلاس ها و جلسات مسجد فیض موحد گردیده و سبب آگاهی شیخ سعید شعبان (ره) از دروغ های آخوندها شد و ارتباطش را برای همیشه با جمهوری اسلامی قطع کرد. جالب آن که هنگام شهادت مسجد فیض، فواد یکی از دستگیر شده هایی که در مسجد معتکف بود تا مانع شهادت مسجد گردند.

آن سال ها مصادف با فروپاشی اتحاد جماهیر شوری و تجزیه آن کشور و استقلال کشورهای آسیای میانه بود چون غالب کشورهای نزدیک مثل ترکمنستان و تاجیکستان مسلمان سنی بودند و ایران نیز از طریق راه اندازی بازارچه آزاد منطقه سرخس سعی در سنی زدایی در کشورهای تازه آزاد شده و ناآگاه با مبادی اسلامی داشت که باز تجار اهل سنت و وجود مسجد شیخ فیض مانع بزرگی برای اهداف شوم حاکمیت شیعه گردید.

از آن طرف وجود مهاجران افغان در شهر مشهد و حضورشان در مسجد شیخ فیض خاری برنده در چشم آخوندهای فرقه گرا محسوب می شد. وجود کنسولگری عربستان سعودی و پاکستان و حضور دیپلمات ها در نماز جمعه شیخ فیض بر شدت عصبیت حکومت مذهبی آخوندها می افزود...

محل تلاقی کاروان های حج اهل سنت شرق و جنوب و شمال ایران...

یک نکته که در آن سال ها همیشه برایم ارزنده بود حضور کاروانیان حج و عمره اهل سنت از مناطق شمالی و جنوبی و بلوچستان و شهرهای استان خراسان در مشهد و تشکیل کلاس های آموزشی قبل از زیارت و ملاقات حجاج و علمای نقاط مختلف در مسجد فیض بود و احناف با توجه به زمان حرکتشان برای حج که مدینه آخر بودند به ناچار از مسجد شیخ فیض احرام می بستند که این صحنه بستن احرام صدها و گاه هزاران در مسجد شیخ فیض و سخنرانی علما و حضور فرشته گونه شان در خیابان ها و کوچه ها و هتل های اطراف فضای بسیار معنوی و دل

انگیزی را ایجاد می کرد که گاه شاهد بودم زوار مشهدی و همسایه از زن و مرد به تماشای این صحنه روح افزا می آمدند و چه بسا برخی در فضای معنوی سراسر گریه و مناجات با اهل سنت همراه می شدند تا از این برکات بهره مند شوند....

حتی در یکی از نمازهای جمعه که حجاج حضور داشتند و علمای اهل سنت از مناطق مختلف کشور شرکت داشتند جمعیت به اندازه ای بود که کوچه و خیابان های اطراف جا برای نماز نبود یکی از علما با لحن حماسی و دردمندانه سخن می گفت به گونه ی که حضار غرق گریه شده بودند. فواد لبنانی و خالد سودانی که در دو طرفم بودند چنان متاثر شده بوده اند که نمی توانستند جلوی شوق خود را بگیرند...

شیخ فیض و تلاقی معاودین عراقی و کردهای مهاجر

در دوران هشت سال جنگ با عراق تعداد زیادی از عراقی ها از کردها و عرب ها به ایران مهاجرت کرده بودند به ویژه شهر مشهد یکی از مراکز مهم حمایتی در ایران بود و بسیاری از نیروهای مجلس اعلای عراق وابسته به حکیم در مشهد زندگی کرده و در آنجا آموزش های نظامی را می دیدند همچین افرادی از اقلیم کردستان عراق از نیروهای طالبانی و بارزانی و برخی هم از مهاجران قبل از انقلاب بودند. طبیعتا کردهای اهل سنت و در میان عرب ها هم تعدادی سنی وجود داشت. هم اکنون هم در بهشت رضا مشهد قطعه های خاصی اختصاص به آنان داشته بویژه نیروهایی از مجلس اعلای عراق که در عملیات شاخ شمیران در کمین نیروهای صدام کشته شدند.در مجموع باز مسجد شیخ فیض نقش محوری خویش را حفظ کرده بود بخصوص در هنگام همایش ها و جلسات که بسیاری از شرکت کنندگان برای ادای نماز جماعت به آنجا می آمدند.

به یاد دارم دو تن از اساتیدم که در جامعه رضویه هم درس می دادند به نام یحیی سودانی واستاد طایی که از شیعیان عراق بودند بارها از من در باره اهل سنت مشهد و گاه از حضورشان در شیخ فیض و ارتباط با اساتید سنی سخن می گفتند. واینکه از اهل سنت متاثر شده و بیان می کردند شیعه ایران شیعه نیست بلکه صفوی و مجوسی و فرقه گرا هست...

مسجد شیخ فیض و حضور اساتید دانشگاه ها و پزشکان..

شهر مشهد همانگونه که توانسته بود بسبب دانشگاه های قدیمی و مطرح پذیرای بسیاری از هم وطنان باشد که بالطبع درصدی از میان آنان از جوانان اهل سنت بود همچنین جمع کثیری از اساتید رده بالای دانشگاهی و پزشکان متخصص اهل سنت را در خود جای داده بود که همین حضور جمعیت قابل توجه تحصیلکردگان اهل سنت آن هم در سطوح عالیه به فضای علمی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مسجد شیخ فیض رنگ و بوی اثر گذاری را بخشیده بود و گاه شاهد سخنرانی اساتید دانشگاه در روزهای جمعه

و اعیاد بودیم...

اساتیدی همچون پروفسور محمد فاضلی، پروفسور وثوق، پروفسور سعیدی و استاد شهری و پزشکانی متخصص و قدیمی همچون دکتر عبدالرووف احراری و... افراد دیگری که الان حضور ذهن ندارم وزنه ای برای اهل سنت مشهد بویژه مسجد شیخ فیض به شمار می رفتند.

مسجد شیخ فیض و لشکر ۸۸ و نیروی انتظامی...

شاید یکی از کلیدی ترین امتیاز مسجد شیخ فیض در مشهد حضور چشمگیر اهل سنت در کادرهای نظامی لشکر ۸۸ و نیروی انتظامی که شکل گرفته از شهربانی، ژاندارمری و کمیته است، می باشد.

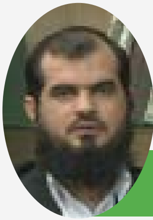
به ویژه بعد از انقلاب بسیاری از اهل سنت که در گارد جاویدان و لشکر گارد در تهران شاغل بودند خودشان را به مشهد منقل کردند و بسیاری از آنان نیز در رده های امرای ارتش قرار داشتند زیرا اهل سنت خراسان و بخصوص بیرجند در قبل از انقلاب توانسته بودند در سطوح مختلف نظامی راه پیدا کنند تا جایی که بسیاری از آنان در مشهد در رده های فرماندهی مشغول به خدمت بودند. و حضور نظامیان اهل سنت در زمان جنگ در جبهه ها و شهید و جانباز شدن آنان وزنه ی اجتماعی و سیاسی اهل سنت را در مشهد سنگین تر کرده بود و بخش بزرگی از این امتیازات شامل مسجد شیخ فیض می شد .تصور کنید روزی را به یاد می آورم که امرا و سرهنگ ها و افسران و درجه دارانی از اهل سنت در نیروی انتظامی و لشکر ۸۸ برای مراسمی در مسجد شیخ فیض شرکت کرده بودند که خود این صحنه نشان از اهمیت این مسجد در ایران داشت.

مسجد شیخ فیض و تجار اهل سنت...

به همین صورت حضور چاه داران بزرگ تربت جام و سرخس و تایباد و خواف و تجار اهل سنت و مهندسان از مناطق مختلف ایران از بلوچستان و خراسان جنوبی و کردستان گرفته تا ترکمن صحرا نشان دیگری از عظمت مسجد شیخ فیض و خود کفایی اقتصادیش بود... همین توان اقتصادی اهل سنت هست که امروز توانسته بیش از ۵۰ خانه بزرگ را در مناطق مختلف مشهد خریداری کرده و نماز های جماعت و تراویح را هر چند پنهانی برگزار نمایند... در واقع مسجد شیخ مشهد دانشگاه و مرکزی بود که توانایی مدیریت اهل سنت ایران را داشت. تصور کنید سیل جمعیت زوار و مسافران که بسبب اماکن تاریخی و آب و هوای مشهد سالیانه به این شهر سرازیر می شوند و وجود بیمارستان های مجهز، سبب مرکزیت مسجد شیخ فیض برای اهل سنت و دلگرمی و اتحاد آنان بود. در تابستان به ویژه در روز جمعه شاهد تنوع قومی نماز گزاران اهل سنت در مسجد بودیم و اینکه امکان شرکت خانم ها در نماز جمعه فراهم بود فضای معنوی و روحی و ایمانی خانواده ها تقویت، و با هم آشنا شده و سبب رونق کلاس های قرآن و عقیده و احکام می گردید...

ادامه دارد...

چرا اهل سنت در مرزها زندگی می کنند؟



سعود عباسی

قسمت دوم

شیخ حیدر یک غارتگر:

وقتی شیخ حیدر به سن جوانی رسید، اوزون حسن دختر خویش مارتا، که مادرش کاترینای مسیحی مذهب ترابزونی بود را به عقد ازدواج او درآورده او را داماد خویش ساخت، طبیعی بود که این وصلت می توانست جایگاه سیاسی شیخ حیدر را به عنوان خواهرزاده و داماد شاه بسیار مستحکم سازد.

شیخ جنید، پدر شیخ حیدر تغییر مذهب داده و شیعه علوی شده بود و شیخ حیدر نیز تحت تاثیر افکار شیعه امامیه قرار داشت و گویا دست هایی پشت پرده، این خانواده را هدف قرار داده و به تدریج از سنی صوفی و سپس شیعه علوی و بعد به شیعه امامیه تغییر مذهب داده بود و چون اهمیت خانقاه را در بین مردم ملاحظه کرده بودند سعی در حفظ جایگاه آن داشتند. در سال ۸۵۸ شمسی بر آن شد که به هر بهائی شده از موقعیت خانقاه اردبیل در مقابل متشرعان و فقیهان آذربایجان حفاظت کند، او برای این منظور سیاست و شیوه مبارزاتی شیخ بدرالدین را احیاء و مقرر کرد که مریدانش لباس متحدالشکل بپوشند و کلاه نمدی سرخ رنگ دوازده ترک بر سر بگذارند، در این زمان عموم خلیفه زادگان شیخ بدرالدین در آناتولی جزو خلیفه های شیخ حیدر بودند، و در میان تاتارهای آناتولی فعالیت می کردند، از آنجا که مردم آذربایجان در آن زمان سنی بودند، شیخ حیدر در این سال به طور عملی جهاد با سنی ها را آغاز نموده، ضمن یک فتوای صریح اعلام داشت که همه اهل سنت در حکم کفارند، و فقیهان سنی دشمنان خدا به شمار می روند، و هر که از آن ها تبعیت و تقلید کند از دین خارج شده به کافران ملحق می شود، و قتلش واجب می گردد. او در این فتوا اعلام کرد که جهاد با اهل سنت یک واجب شرعی است، و غارت اموال و اسیر کردن و فروختن زنان و فرزندان آنها ثواب عظیم دارد، او عقائد شیخ بدرالدین را مو به مو اجرا کرد، و همان عقیده افراطی تاتارهای بکتاشی آناتولی که علی ابن ابی طالب را تا مقام الوهی بالا برده، وی را مورد پرستش قرار می دادند،

> **ضمن یک فتوای صریح اعلام داشت که همه اهل سنت در حکم کفارند، و فقیهان سنی دشمنان خدا به شمار می روند، و هر که از آن ها تبعیت و تقلید کند از دین خارج شده به کافران ملحق می شود، و قتلش واجب می گردد.**

به صراحت تبلیغ کرد؛ و کلیه واجبات شرعی، از نماز و روزه و حج را تأویل کرده از گردن مریدانش انداخت، مریدان او که از این زمان به طور رسمی لقب قزلباش (به فارسی: سرخ سر) یافتند، دسته جات مسلح و منضبط جهادی را تشکیل دادند، و آبادیهای شروان و داغستان و مناطقی از قفقاز را که عموماً سنی مذهب بودند، تحت عنوان جهاد با کافران مورد حملات غارتگرانه قرار می دادند.

مریدان شیخ حیدر در اردبیل و روستاهای اطراف دست به غارت و تاراج زدند، و شیوه های ارعاب آمیز همراه با خشونت های شدیدی را در پیش گرفتند تا مخالفانشان را در وحشت دائم نگاه دارند، و از فکر هرگونه مقابله با آنها بازدارند، آنها تمام اقدامات ارعابیشان که در حقیقت برای تحکیم قدرت خودشان و به خاطر اخاذی از مردم اردبیل و آبادیهای اطراف انجام می دادند را برای سلطان یعقوب جانشین اوزون حسن، به صورت تلاش برای نابودسازی مخالفان سلطان وانمود می کردند تا همواره حمایت او را با خود داشته باشند، آنها برای ارعاب مخالفانشان چنان شیوه های خشونت باری اعمال می کردند که شنیدن آنها مو را بر اندام انسان راست می کند، فضل الله روزبهان خنجی در ذکر یک مورد از این شیوه های رُعب انگیز که یادآور رفتار دیوهای افسانه های ایرانی است، چنین می نویسد:

او در اردبیل برای آسیب رساندن به مخالفانش به هر وسیله ئی متشبث می شد، از جمله سگ زنده را آلوده به نفت می کرد، و شب هنگام که همه در خواب بودند به آتش می کشید، و در سرای مخالفش رها می کرد، سگ که زنده زنده در میان شعله های آتش می سوخت، از شدت سوزش به هر طرف خانه می دوید و خانه را شعله های آن آتش به کام خود می کشید، و هستی فرد مخالف را به نابودی می کشاند.

آنها برای ارعاب مخالفانشان چنان شیوه های خشونت باری اعمال می کردند که شنیدن آنها مو را بر اندام انسان راست می کند،

اسماعیل فرزند حیدر در سال ۸۶۶ شمسی در اردبیل به دنیا آمد، مادرش مارتا دختر اوزون حسن و کاترینای ترابزونی مسیحی بود، مادر بزرگش کاترینا با این شرط با اوزون حسن ازدواج کرده بود که دین خودش را نگاه دارد و تا آخر عمرش از آزادی کامل دینی برخوردار باشد، او وقتی به عنوان همسر اوزون حسن وارد شهر آمُد شد، یک کشیش و چند موعظه گر و ندیم و چاکر و کلفت مسیحی را همراه آورد، او در شهر آمُد یک کلیسا بنا کرد تا روزهای یکشنبه در آن عبادت کند و به موعظه کشیش گوش فرا دهد. شیخ حیدر برای خود در آناتولی نیز بین تاتارها مریدانی داشت و برای او تبلیغ می کردند شروانشاه را باید سرسخت ترین دشمن شیخ حیدر نامید که همیشه بین آنها جنگ و درگیری بود و سرانجام نیز شیخ حیدر

در جنگ با شروانشاه کشته شد، سلطان یعقوب سرانجام به کذب ادعاهای شیخ حیدر پی برد و دانست که او تنها برای حِس انتقامی که دارد مشغول تاراج و قتل عام مردم بخصوص اهل سنت است و با شروانشاه برای از بین بردن شیخ حیدر متحد شد. جنگ بزرگ قزلباشان با نیروی متحد سلطان یعقوب و شروانشاه در تیرماه ۸۶۷ شمسی رخ داد، قزلباشان در آغاز تلفات سنگینی بر نیروهای مشترک سلطان یعقوب و شروانشاه وارد آوردند، ولی در حینی که نیروی مشترک در آستانه شکست قرار داشت، شیخ حیدر تیر خورد و کشته شد، و مریدان تاتارش که بی فرمانده شده بودند سراسیمه پا به فرار نهادند، و بسیاری از آنها در حین فرار کشته شدند، فرمانده سپاه سلطان یعقوب، سر شیخ حیدر را از تن جدا کرده به تبریز برد، شیخ حیدر در سالهای اخیر جنایتهائی در آذربایجان کرده بود، و در جنگهای اخیر نیز شمار بسیاری از بزرگان دین را در شروان به قتل رسانده، چندین مسجد و مدرسه را به آتش کشیده یا منهدم کرده بود و مردم آذربایجان از او در خشم بودند؛ و چون شیخ حیدر را وابسته به سلطان یعقوب می دانستند، طبیعی بود که نارضایتی شان متوجه سلطان یعقوب نیز بشود، سلطان یعقوب برای فرونشاندن خشم مردم آذربایجان دستور داد سر شیخ حیدر را در خیابانهای تبریز گردانده در معرض تماشای عموم نهادند، و سپس آن را در پیش سگان انداختند.

سلطان یعقوب سرانجام به کذب ادعاهای شیخ حیدر پی برد و دانست که او تنها برای حِس انتقامی که دارد مشغول تاراج و قتل عام مردم بخصوص اهل سنت است

بعد از کشته شدن شیخ حیدر:

قزلباشان، مریدان شیخ حیدر بعد از آن پراکنده شدند و چون خود غریبه هایی بودند که از بیابانهای مغولستان و چین آمده بودند و در ایران جایی برای خود نمی دیدند دوباره پراکنده شده و بیشتر آنها به آناتولی باز گشتند و برای اینکه مقاله به درازا نکشد و از بحث اصلی خارج نشویم بطور خلاصه می گوییم سلطان یعقوب، فرزندان شیخ حیدر را به همراه مادرشان مارتا که خواهر ناتنی یعقوب نیز بود به تبریز آورد و سپس به شیراز پایتخت بایندری ها تبعید کرد.

مارتا مادر اسماعیل، در سنین کودکی بود که عثمانیها کشور پدر بزرگ مادریش، ترابزون را تصرف کردند و خانواده مادریش را قتل عام نمودند، پس از چند سال برادران پدریش خلیل و یعقوب برادر پدر و مادریش مقصود را خفه کرده از بین بردند، سپس سلطان یعقوب شوهرش حیدر را به قتل رساند و سرش را جلو سگان تبریز افکند، و او و فرزندانش را به شیراز تبعید کرد، بعد از آن نیز پسر بزرگش علی به هنگام فرار از برابر مأموران رستم بیک بایندری کشته شد، و او با دو فرزند دیگرش متواری

شدند و در لاهیجان پنهان گشتند، طبیعی بود که این رخدادهای تلخ بر این زن اثر بگذارد و روحیه ئی کینه جو و انتقام طلب نسبت به همه کسانی که با خاندانش این چنین دشمنی ورزیده بودند را در او پرورش دهد، هر دو دولت عثمانی و ایران دشمنان آشتی ناپذیر خانواده او به شمار میرفتند، و همه قزلباشان تاتار که مریدان شوهرش بودند دوستان طبیعی او و خاندانش محسوب میشدند، او با چنین روحیه ئی اسماعیل را در دامنش پروراند.

اسماعیل هفت ساله را هفت تن تاتار از سران و فرماندهان برجسته قزلباش که خلیفه های شیخ حیدر بودند به لاهیجان بردند و در منزل کارکیا میرزا علی مخفی کردند، کارکیا خاندانش از دیرباز در لاهیجان قدرت را در دست داشتند، میرزا علی کارکیا، اسماعیل را به اینخاطر در خانه خویش پنهان کرد که نواده شیخ صفی الدین و شیخ زاهد بود.

پرورش فکری شاه اسماعیل:

اسماعیل را مریدانش از همان کودکی لقب «شاه» داده بودند، شاه در فرهنگ صوفیه به معنای شیخ طریقت بود، آنها پس از شیخ بدرالدین به هرکدام از شیوخ خودشان «شاه» و «سلطان» لقب داده بودند، از این القاب مفهوم سیاسی مدنظر نبود، بعدها نیز آنها برای همه شیوخ طریقت اعم از زنده و مرده لقب «شاه» به کار بردند، چنانکه وقتی شیخ نعمت الله ماهانی اهل کرمان در اثر تبلیغ یکی از نوادگانش (که کارگزار قزلباشان شد) از ایرانی بودن و سنی بودن خارج و شیعه لبنانی گردید، صفت شاه به اول اسمش افزوده گشت، و از آن پس وی را «شاه نعمت الله ولی» خواندند، آنها برای امام رضا نیز همین لقب را به کار بردند و او را «شاه غریبان» خواندند، به نام امام علی نیز این صفت اضافه شد و او را «شاه ولایت» لقب دادند.

آنها برای امام رضا نیز همین لقب را به کار بردند و او را «شاه غریبان» خواندند، به نام امام علی نیز این صفت اضافه شد و او را «شاه ولایت» لقب دادند.

اینها پس از اقامت در لاهیجان به طور مرتب با خلیفه هایشان در آناتولی در ارتباط بودند، و برای رهبری اسماعیل که او را از همان کودکیش شاه اسماعیل لقب داده بودند فعالیت و تبلیغ می کردند، و از همان زمان در تدارک و زمینه سازی برای کسب قدرت به منظور کینه کشی از دشمنان خانواده اسماعیل برآمدند، اینها اسماعیل را از نظر عقیدتی و سیاسی و حتی نظامی برای رهبری قیام آینده شان پرورش داده آماده ساختند، برای آن که اسماعیل سواد بیاموزد، یک ملای مکتبی به نام ملا شمس را کرایه کردند تا در منزل کارکیا به او آموزش دهد، اسکندر بیک درباره کودکی شاه اسماعیل در لاهیجان چنین می نویسد:

«در آن وقت سن شریف آن حضرت زیاده از هفت سال نبوده، اما در فهم و فراست آیتی و در عقل

و جوهرِ دانش علامتی بود، در مبادی حال آئین جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و فر ایزدی از جبینش مباهر، ملا زمان موکب عالی که آن نونهال چمن آرای خلافت را به زلال حسن اعتقاد پرورش میدادند، به الهام غیبی به سمت والای شاهی موسوم ساخته با وجود صِغَرِ سن به عقیده راست و اراده شامل مرشد کامل و پادشاه میخواندند»

اسماعیل در آن عالم کودکیش شاه ولایت دلهای قزلباشان تاتار آناتولی بود، خلیفه هایش از او یک خدای مطاع ساخته بودند و وی را همچون بت می پرستیدند، حقیقت آن بود که اسماعیل جای بت قبیله ی این تاتارهای بیابانگرد را گرفته و به تمام معنی خدا شده بود، قزلباشانی که از آناتولی به طور مخفیانه برای زیارت مرشدشان وارد ایران می شدند، نذر و نیازهایشان را به او نثار کرده، سر بر قدمش می سائیدند، در پیشگاهش سجده می کرده، و از او برکت می گرفتند، اسماعیل کم سن و سال نیز در اثر این رفتار مریدانش باورش شده بود که یک ذات قدسی و آسمانی و خداگونه و مافوق بشری است، او تحت تأثیر سخنان مادرش و تحت تلقین شبانه روزی خلیفه های تاتارش باور کرده بود که پدر و جدش ذاتهای مقدسی بوده اند که به دست دشمنان سنی مذهبشان که تقدس آنها را باور نمی کرده و دین و ایمانی نداشته به قتل رسیده اند، داستان ستمهائی که به دست حکومتگران سنی بر خانوادهاش رفته بود را مادرش مارتا شبها با آب و تاب برایش تعریف می کرد، اکنون در لاهیجان داستان کربلا و مظلومیت امامان شیعه و ستمگریهای سنیها را، خلیفه هایش برایش تعریف می کردند، و او آنها را با داستان قتل پدر و جدش مقایسه می کرد تا یک خط طویل تاریخی را در ذهن کودکانه خویش مجسم کند که عموم سنیها در آن در برابر شخصیتهای برجسته ئی چون امام علی و امام حسین و شیخ جنید و شیخ حیدر قرار می گرفتند و با آنها در جنگ بودند، بدین ترتیب از سنی در ذهن او یک موجود خطرناک و ضد بشر تصویر می شد. شنیدن مکرر چنین داستانها و تلقین هائی از اسماعیل یک موجود دارای جنون مذهبی و پرخاشگر و حیات ستیز ساخته بود، او در کودکیش در منزل کارکیا چشم دیدن هیچ موجود زنده ئی را نداشت، و چنانکه ستایش گرانش درباره علاقه او به کشتار و نابودسازی موجودات زنده نوشته اند: « در خانه کارکیا همه وقت شاه اسماعیل تیر و

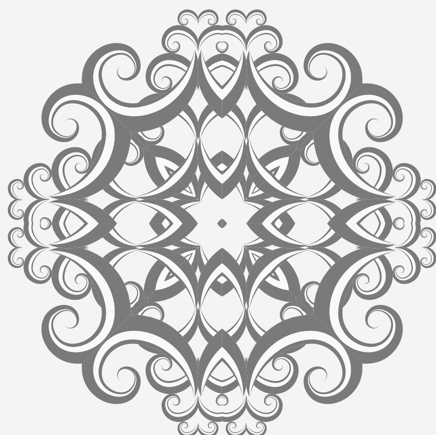
اسماعیل کم سن و سال نیز در اثر این رفتار مریدانش باورش شده بود که یک ذات قدسی و آسمانی و خداگونه و مافوق بشری است، او تحت تأثیر سخنان مادرش و تحت تلقین شبانه روزی خلیفه های تاتارش باور کرده بود که پدر و جدش ذاتهای مقدسی بوده اند که به دست دشمنان سنی مذهبشان که تقدس آنها را باور نمی کرده و دین و ایمانی نداشته به قتل رسیده اند،

کمان به دست می گردید، و از مرغ و غاز و اردک خانگی به تیر می زد». او در همان دوران کودکیش میل شدیدی به خونریزی داشت، و قزلباشان این میل را در او تقویت می کردند، و کین شدید به سنیها را در او به بدترین وجهی پرورش می دادند، هرگاه یک قزلباش در برابر او می نشست به یاد شیخ حیدر به گریه می افتاد، و قربان صدقه اسماعیل میرفت و به سنی هائی که پدرش و جدش را کشته بودند لعنت و نفرین می فرستاد، و آرزو می کرد که خدا به آنها فرصت بدهد تا انتقام خون ایشان را از سنی ها بگیرند، این رفتار همواره احساس اسماعیل را برای انتقام جوئی تحریک می کرد و حس درندگی را در او برمی انگیخت، داستان هائی که شبها مادرش برایش باز می گفت، و تلقینهای ضد سنی که در او ایجاد می کرد مزید بر کینه او نسبت به سنی می شد، و آرزوی او را برای سنی کُشی افزون می ساخت. زمانی که اسماعیل در چنین شرایط نامساعد و کین انگیزی در درون یک خانه به دور از جامعه پرورش می یافت، مدعیان سلطنت در خاندان بایندری درگیر جنگهای خانگی بودند و کشور را به سوی اضمحلال و تباهی سوق می دادند، و خطر آن می رفت که ادامه این جنگها به نابودی بقایای آنها منجر شود، اما سرانجام بعد

« در خانه کارکیا همه وقت شاه اسماعیل تیر و کمان به دست می گردید، و از مرغ و غاز و اردک خانگی به تیر می زد». او در همان دوران کودکیش میل شدیدی به خونریزی داشت، و قزلباشان این میل را در او تقویت می کردند،

از چندین سال درگیری و دست به دست شدن قدرت، کسانی پا در میانی کردند، و میان دو رقیب مذاکره آغاز شد، به دنبال این مذاکرات قرار بر این رفت که مغان و اران و آذربایجان و دیاربکر (آذربایجان تاریخی) در دست الوند بیک باشد که پایتختش تبریز بود، بقیه قلمرو بایندریها از جمله عراق که در آن زمان بغداد نامیده می شد نیز قلمرو مراد بیک شناخته شد که شیراز را پایتخت قرار داده بود، هرکدام از این دو تن لقب شاه ایران را بر خود داشتند، قرار شد که رود قزل اوزون مرز میان دو دولت باشد. در میان جنگهای رقیبان قدرت بایندری، سران قزلباش در لاهیجان دست به کار تهیه مقدمات حرکتشان شدند، ابراهیم، برادر بزرگتر اسماعیل، در این زمان به طور اسرارآمیزی سر به نیست شد، و هیچگاه معلوم نشد که بر سر او چه آمد!.

ادامه دارد...



وضعیت مدارس دینی در شهر مهاباد

حسین خدادادی

بسم الله الرحمن الرحیم -الحمد لله والصلاه والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحبه من والاه.

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنْ الْعِبَادِ - ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى اذا لم يبق عالما اتخذالناس رؤوسا جهالا فسيولوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا) رواه البخاری.

به درستی الله تعالی علم شریعت را به یکباره از قلب مردم پاک و محو نمی کند؛ ولکن علم را رفته رفته با گرفتن روح علماء که حامل علم شریعت می باشند از میان مردم برمی دارد تا جایی که وقتی عالمی باقی نماند مردم یک سری آدمهای جاهلی را به عنوان رئیس و مرجعِ جواب سوالات انتخاب می کنند؛ واین آدمهای جاهل وقتی که از آنها سوال می شود؛ بدون داشتن علم شرعی برای مردم فتوی داده و خود و دیگران را گمراه می کنند.

الحمد لله، هنگامی که الله تعالی محمد صلی الله علیه و سلم را برای نجات بشریت مبعوث کرده و دین اسلام تمام جزیره العرب را فرا گرفت؛ مسلمانان پرچم دعوت بسوی یکتاپرستی و توحید و عدالت و آسایش دو گیتی را بر زمین نگذاشته و بلکه با اخلاص تمام و ایثار و فداکاری برای رسانیدن پیام الهی که هدایت و نجات و خوشبختیِ بشریت را بهمراه داشت، بسوی سرزمینهای دور و بر جزیره به راه افتاده و بسوی عراق و شام و مصر به حرکت در آمدند. انسانهایی که با ورود در دایره دین اسلام پرتحرک و پر از امید برای رساندن این دعوت نجات بخش بودند ، ومی خواستند هر چه زودتر مردم را از جهالت و شرک و بت پرستی و طواغیت نجات دهند؛ شب و روز را نشناخته و کارهای صد ساله را در چند ماه به اتمام می رسانند؛ گویا که مردم را می دیدند به بسوی آتش می رفتند و در فکر نجات جان آنها بودند.

آری دعوت اسلامی بزودی به عراق و ایران و خراسان و آذربایجان و ارمنستان و غیره رسید، و در این میان پیام الهی بوسیله اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم به کردستان هم رسید و مردم منتظر نور هدایت و آزادی و عدالت با جان و دل اسلام را قبول کردند. البته از قبل هم کسانی از اکراد بودند که در مهد وحی به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیده و برای دعوت دوباره به کردستان بازگشته بودند ولی آنقدر تعدادشان زیاد نبود که بتواند تحول بزرگی در کردستان ایجاد کنند. نام اصحابی مانند جابان الکردی و پسرش ابوبصیر رضی الله

عنمها - در مصادری مانند طبقات کبری سبکی و ابن اسحاق و الطبری ذکر شده است.

چون دین الهی آزادی بخش، عدالت خواه و عدالت گستر و آرام بخش و ساده و بدور از خرافات و افسانه های مشرکین بود، اسلام با آغوش بازِ کردها روبرو شده و بسیاری از آنها اسلام آوردند و بر این دین استوار مانده و در راه علم و جهاد کمک کردند. در طول تاریخ اسلام، علمای بزرگی در کردستان بر اساس کتاب و سنت و تحت اشراف اصحاب و تابعین و دیگران تربیت یافته و برخی از آنها به حدی پیشرفت کردند که کتابهای آنها پایه های اساسی در علوم اسلامی بشمار می رود مثل ابن الصلاح شهرزوری در حدیث و عقیده و فقه و ابن الاثیر در رجال و مفردات حدیث و ابن خلکان و ابن قتیبه الدینوری در شرح حدیث و صدها عالم بزرگ دیگر که افتخار امت اسلامی و مسلمانان می باشند.

در طول تاریخ اسلام، علمای بزرگی در کردستان بر اساس کتاب و سنت و تحت اشراف اصحاب و تابعین و دیگران تربیت یافته و برخی از آنها به حدی پیشرفت کردند که کتابهای آنها پایه های اساسی در علوم اسلامی بشمار می رود.

مناطق کردستان با وجود مشکل جنگ و گریزهای فراوان همواره مهد دراسات و تعلیم بوده و مدارس دینی و حجره ها نقش مهمی در اجرای رسالت تعلیم تربیت داشته اند. کردستان ایران هم به عنوان بخشی از کردستان و امت اسلامی در حمل امانت دینی و علمی شریعت، نقش خود را ایفاء کرده و در شهرها و روستاهای کردستان مدارس دینی و حجره های مساجد بوده اند که وظیفه تعلیم و تربیت طلبه ها و تربیت علماء و امامان و خطباء را بعهده داشته و از کمکهای حکومتی و بویژه مردمی بسیار استفاده کرده و تا حد زیادی خودکفا بوده اند. وضعیت مدارس و حجره به صورت سنتی ادامه داشته و بیشتر مساجد در شهر و روستا، همواره تعداد زیادی طلبه داشته که در حجره های مساجد درس خوانده و زندگی می کردند و خرج آنها برعهده مردم محله و در حدی هم اوقاف بوده است.

این جریان ادامه داشته تا اینکه انقلاب ایران اوضاع را تغییر داد. و در حقیقت، این انقلاب مصیبتی برای مدارس دینی و حجره های کردستان بود. در زمان شاه، مدارس و حجره های مساجد از استقلال و آزادی برخوردار بوده و مسئولان علماء و طلبه ها از خود علمای کرد اهل سنت بوده و تمام برنامه ها و امور توسط خودشان اداره می شد. اما بعد از آمدن حکومت آخوندها جریان عوض شد و همه چیز به کنترل حکومت آخوندی شیعه در آمد و در حقیت گوسفندها را به گرگ سپردند تا اینکه از آنها مواظبت کند و پروش دهد!

ورود نهادی تبشری وفسادگر وتفرقه انداز به کردستان سهمی بزرگی در کند کردن چرخ تدریس دروس دینی اهل سنت در مدارس وحجره

ها وخاموشی ان داشت .واین نهاد (مرکز بزرگ اسلامی غرب کشوربود؛) که بهمراه هجوم نظامی حکومت ایران به کردستان کردستان را مورد هجوم فرهنگیودینی قرار داد.اری مرکز توطیه وافساد فکری وعقیده تی وفرهنگی اهل سنت منطقه کردستان ایران، در شمال غرب کشور ایران، در حدود ما بین مرزهای ایران و عراق، ایران و ترکیه قرار گرفته است و درسه استان آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاه واقع شده است. مهمترین شهرهای کردستان تا جایی که من اطلاع دارم شامل: بخشی از شهر ماکو وحوالی آن بخشی از خوی و حوالی آن، بخشی از سلماس و حوالی آن بخشی از ارومیه و حوالی آن؛ و شهرهای دیگر در این محدوده شهر اشنویه و نصف شهر نقده و ماحول آن، پیرانشهر، سردشت، میراوه (امیرآباد)، ربط، سردشت، بانه، مهاباد، اطراف میاندوآب، بوکان، سقز، و شهرهای شاهین دژ، تکاب و سنندج و مریوان و روانسر و کامیاران و نوسود و جوانرود و پاوه و کرمانشاه و قروه و بیجار و قصرشیرین و سرپل ذهاب و شهرهای دیگر است که بیاد ندارم و برخی هم جدید است و نمی دانم. و هزاران روستای واقع در این مناطق الحمد لله بیشترشان اهل کرد سنی و شافعی مذهب هستند و کردهای شیعه بیشتر در جنوب کردستان زندگی می کنند.

سیاست حکومت ایران در کردستان سیاست منافقانه بوده و هر چه در توان داشته در جهت از بین بردن عقاید و اخلاق اهل سنت کردستان بکار برده و از هیچ کید و مکری کوتاهی نکرده است. ارگانهای سپاه پاسداران و کمیته های اول انقلاب و سازمان تبلیغات اسلامی و بسیج وُ اطلاعات سپاه و نیروی انتظامی و مرکز بزرگ اسلامی همکاری بسیار نزدیک و هماهنگی در رابطه با پیشرفت برنامه های سنی زدایی در کردستان دارند و معلومات لازم را در اختیار همدیگر می گذارند. بعد از سلطه حکومت بر کردستان نهاد مرکز اسلامی که از قم و تهران مدیریت می شد در شهرهای کردستان به بهانه رسیدگی به امور روحانیت و طلاب کردستان وسازماندهی برنامه درسی و تبلیغی، تخم گذاری نمود و شعبه هایی در سراسر کردستان تاسیس کرد. و روحانیون کرد را مجبور به ثبت نام و اخذ کارت شناسایی و تشکیل پرونده نموده و افراد خاطی را به وسیله اطلاعات و سپاه مورد اذیت و آزار قرار می دادند و مجبور به ترک شغل می کردند و حتی کسانی که به مناطق دور دست می رفتند دستگیر و احضار و بازخواست و توبیخ و مجازات می کرد. برنامه درسی طلاب را از روحانیون کردستان گرفته و خود از آنها امتحان فصلی و سالیانه می گیرند. و موضوع خدمت سربازی هم یکی ازحربه های مرکز بزگ

سیاست حکومت ایران در کردستان سیاست منافقانه بوده و هر چه در توان داشته در جهت از بین بردن عقاید و اخلاق اهل سنت کردستان بکار برده و از هیچ کید و مکری کوتاهی نکرده است.

اسلامی غرب کشور برای فشار بر طلبه های کرد بود. در حال حاضر هم تمامی امامان مساجد کردستان برای امامت مساجد بایستی از مرکز بزرگ اسلامی و سازمان تبلیغات ورقه تاییدیه بگیرند در غیر اینصورت نمی گذارند درهیچ مسجدی امامت کنند .

و اما شهر مهاباد شهری باقدمت بیش از دو هزار سال، قدمتش به مادها و هخامنشی می رسد و آثار باستانی « فقره قا » در کنار شهر مهاباد وهمچنین آثار باستانی «دریاز» و « برده کونده » در شهر ویران مهاباد که محل اصلی شهر بوده و بوسیله صفویها خراب شده، این تاریخها را تایید می کند. شهر مهاباد تا قرن نوزده هم محل حکومت مکریان بوده و چهار قرن شبه مستقل بوده است، از نظر جغرافیای در قدیم بر سر یک چهار راه بین المللی بوده و جنبه استراتژیکی زیادی داشت و مرکز بزرگ تجارتی بشمار می آمده، چون مسیرهای شمال و جنوب و شرق و غرب از این شهر عبور می کرد و مرزهای قدیم هم مثل حالا نبوده و رفت و آمد، بسیار آسانتر صورت می گرفته، شهر مهاباد در حال حاضر با وجود این همه محاصره اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و عمرانی و نظامی و دینی و تبعیضات مختلف، هنوز چزو یکی از زیباترین شهرهای ایران و کردستان و آذربایجان غربی بشمار می آید و وجود منابع طبیعی و باغهای بسیار، میوه و کشتزارهای زیاد و آبیاری بهینه و سد وغیره، این شهر را معروف کرده و از نظر سیاسی هم سابقه تاریخی شهر و مرکزیت سیاسی و حکومتی آن در گذشته و تاثیر رهبری آن بر مردم سراسر کردستان، نام شهر مهاباد را در جهان مشهور و معروف ساخته است .

و اما شهر مهاباد شهری باقدمت بیش از دو هزار سال، قدمتش به مادها و هخامنشی می رسد و آثار باستانی « فقره قا » در کنار شهر مهاباد وهمچنین آثار باستانی «دریاز» و « برده کونده » در شهر ویران مهاباد که محل اصلی شهر بوده و بوسیله صفویها خراب شده، این تاریخها را تایید می کند.

الحمد لله مهاباد دارای مساجد بسیاری است که سابقه تاریخی برخی از این مساجد به زمان صفویها می رسد، مسجد جامع شهر با قدمتی بیش از سیصد سال (۳۰۰ سال) یکی از مساجد تاریخی شهر بشمار می آید. قبل از انقلاب خمینی در اکثر مساجد مهاباد حجره هایی وجود داشت که طلبه ها، تا گرفتن اجازه تدریس و یا امامت و اجتهاد در آن درس می خواندند و زندگی می کردند. یکی از این مساجد، خود مسجد جامع بود که از زمانهای قدیم همواره مرکز مهمی برای تحصیل طلاب بوده و از مناطق مختلف و حتی عراق هم برای تحصیل به این شهر می آمدند و همچنین علمای بسیاری از شهرهای مختلف کردستان و خارج آن جهت تدریس به این مسجد می آمدند - که ملا جامی و ملا چوری که قبرش در میدان

ملای جامی می باشد از این علماء می باشد که از منطقه اورامانت بوده است. مرحوم پدرم که در این محله زندگی می کرد می گفت که وقتی که من جوان بودم ۱۵۰ طلبه در این مسجد درس می خواندند و بنده هم که در زمان شاه به این مسجد رفت و آمد می کردم شبها در آنجا درس می خواندم. تعداد بسیاری از طلبه ها را می دیدم که در آنجا درس می خواندند و استادان اهل سنت به تدرس می کردند و ملای مسجد جامع که حاج ملا خالد دربندی بود و تا بعد از انقلاب زنده بود به آنها درس می داد و استاد گرامی آقای قریشی طالشی هم دراین مسجد و زیر دست حاج ملا خالد درس خوانده است. و در این دوران که من آنرا دیدم قسمت جدیدی را برای مدیریت امور درسی و تعلیمی و خدماتی طلبه ها اضافه کرده بودند و امکانات بیشتری برای طلبه ها در نظر گرفته شده بود وحتی آشپز و خدمه داشتند که بعدا حکومت جدید به بهانه باستانی بودن مسجد، این قسمت جدید را خراب و تمام کارهای را که برای مسجد انجام شده بود را تخریب کرده و بجز خشت، تمام گچ کاری و تزئیناتی که بر روی دیوار مسجد انجام شده را کندند.

حالا وقتی نوبت دار و دسته خمینی شد و مرکز بزرگ اسلامی در مهاباد شروع به کار کرد با طرح برنامه هایی که قبلا گفتم بسیار بر روحانیون شهر و طلبه فشار آوردند و آنها را مجبور به ثبت نام و درس خواندن تحت نظارت مرکز نمود و طلبه هایی که قبول نمی کردند مجبور به رفتن به سربازی و یا ترک طلبگی و یا رفتن به مناطق ازاد بودند که هنوز دست حکومتی ها به آنجا نرسیده بود. بایست اضافه نمود که فقط مرکزبر نظارت اکتفاء ننموده، بلکه روحانیون و طلبه ها را وادار و یا تشویق به جاسوسی و خبر چینی از سایر طلبه ها و استادن می کرده و گاهی بر ضد مرد نیز آنها را به جاسوسی تشویق می کردند. من نمی گویم که روحانیون و طلبه ها تسلیم این آخوندهای شیعه می شدند، ولی برخی از این طلبه ها، فریب خورده و همکاری می کردند، کما اینکه یکی از روحانیون که طلبه اش گزارش او را داده بود نزد ما در زندان بود. و حکومت با استفاده از ترفندهای زیاد از قبیل مبارزه با گروهای چپ کردستان و احزاب قومی و مبارزه با وهابیت و صدام و با تطمیع و ترساندن و گیر دادن به سوابق سیاسی و همکاری آنان با احزاب کرد سعی داشته که روحانیون را به همکاری وهمدستی با حکومت ایران و دین فروشی و آدم فروشی و غیره وادار کند. کما اینکه گفتم در بین تمامی این ارگانهای حکومتی و اطلاعاتی همکاری کامل وجود داشت.

بعد از فوت ملا خالد دربندی، بزرگان محله، یکی از روحانیون جوان را که در یکی از روستاهای بزرگ امام مسجد بود، برای امامت مسجد جامع که موقعیت مهمی در شهر داشت انتخاب نموده و به مسجد آوردند، امام مردی عالم و خوش سخن و مدرس و سخنور بود و زود جایگاه خود را در

محله و بعدا شهر پیدا نمود و تعدادی طلبه هم برای درس به مسجد آمدند و امام برای مردم محله و جوانان هم درس داشت و تفسیر یاد می داد و موثر بود، تا اینکه بحث اختلافات مذهبی آشکارتر شد و به اصحاب توهین کردند و امام هم در این رابطه صحبت کرده و کتابچه ای دردفاع از اصحاب نوشت که همین کتاب و تدریس و تفسیر باعث بازداشت و اخراج وی از مسجد و تبعید وی به مسجد دیگری شد. مردم شهر بسیار از او جانبداری کرده از رفتن به مسجد خوداری کردند ولی حکومت زیر بار حق نرفت و از خر شیطان پایین نیامد و مسجد رو به تعطیلی بود، تا اینکه حکومت خودش امام دیگری را برای مسجد تعیین نمود که وی هم کار تدریس و سخنرانی برای مردم را ادامه داد و تعدادی طلبه داشت و سخنرانی روحانیونی که حکومت دوست نداشت را منتشر می کرد اما او نیز به سرنوشت ملای قبلی دچار و مدتی زندانی و بعدا تبعید شد. این امامهای مسجد، روحانیون با سواد و شناخته شده و مدرس و سخنور و جسوری بودند
.

مدتی مسجد تعطیل شد، تا اینکه حکومت یک ملای بسیجی را برای امامت مسجد جامع تعیین نمود که هیچ گونه امتیازی بجز مخلص ولایت بودن نداشت و بعد از انتقال به مسجد و ساکن شدن در منزل، امام چون در حد مسجد جامع نبود به نزد یکی از ملاهای شهر می رفت و درس می خواند و آن حجره های مسجد که زمانی پر از طلبه های جوان برای درس خواندن بود و همیشه سروصدای بحث و گفتگو از آن می آمد، خلوت و در نهایت بسته شد، البته بغیر از یک حجره که بسیج آنرا تصاحب کرده و در آن دفتر باز کرده بود. دوباره مسجد سوت و کور شد و بغیر از افراد پیر و بسیجیان خمینی و مسافری که عبوری بود، کسی در آن مسجد نماز نمی خواند، چون حتی امام در خواندن فاتحه هم اشکال داشت چه برسد به دین و آیین و تقوی. طلبه ها بعد از انقلاب از سوی حکومت همیشه مورد سوءظن و بازجویی و فشاربرای ترک تحصیل و همکاری با حکومت و غیره قرار می گرفتند و بسیاری از آنها یا به طور کلی از طلبگی دست می کشیدند و یا به جاهای دیگر می رفتند.

طلبه ها بعد از انقلاب از سوی حکومت همیشه مورد سوءظن و بازجویی و فشاربرای ترک تحصیل و همکاری با حکومت و غیره قرار می گرفتند و بسیاری از آنها یا به طور کلی از طلبگی دست می کشیدند و یا به جاهای دیگر می رفتند.

از طرف دیگر، روحانیون منطقه کردستان و شهر مهاباد با پدیده دیگری هم روبرو بودند و آنهم احزاب بسیاری که بعد از انقلاب در کردستان فعالیت می کردند، که تعداد آنها به ۲۵ حزب و سازمان می رسید، مهمترین آنها حزب دمکرت، حزب کومله، حزب توده، چریکهای فدایی و مجاهدین خلق و دیگر سازمانهای کومنیستی

بودند. حتی برخی از این احزاب دچار انشقاق شده و با هم اختلاف داشتند. این در وقت خود در کردستان و بخصوص در مهاباد تاثیرات بسیار شوم و ناگواری بر عقیده جوانان و عبادات و اخلاق جوانان و مردم گذاشته بود و باعث انحراف مردم بسیاری شد. بویژه جوانان زیادی گمراه و دچار افکار کومنیستی و چپی شده که در طول زمان، اثرات بسیاری بر جنبه های مختلف مردم کردستان و مهاباد داشته است و بسیاری از خانواده ها دچار سستی در اعتقاد و انحراف و بی باوری و بی تفاوتی نسبت به اعتقادات دینی شدند.

برخی از روحانیون جوان بخاطر شعارهای قومی و دفاع از کرد و کردستان جذب گروهای قومی و چپ شده و بسیاری بعد از فهمیدن حقایق از احزاب بیرون آمده و مجبور به گرفتن امان نامه شده بودند که این هم خود مصیبتی دیگر برای آنها ایجاد کرده بود و حکومت از این طریق به آنها فشار آورده و سوء استفاده می کرد، از طرف دیگر آندسته از روحانیونی که از سیاستهای احزاب آگاه بوده و برعلیه آنها فعالیت می کردند، توسط این گروهای مسلح بویژه کومله مورد سوء قصد قرار گرفته و در منازل و یا مساجد ترور می شدند. و بسیاری از جوانان مسلمان نیز توسط احزاب بازداشت و زندانی می شدند. در طول چند سال محدود بعد از انقلاب، ده ها تن از روحانیون سرشناس و غیره توسط این گروها ترور شده و یا اینکه برعکس توسط حکومت به بهانه همکاری با احزاب اعدام شده و یا بنام احزاب انها را ترور می کردند. یکی از مشهورترین و عالمترین این روحانیون ملا عبدالکریم شهریکندی بود که ماموستای موحد و عالم و شجاع بود و در شرایط بسیار سخت کردستان، مردم را رها نکرد و به دفاع از حق و حقوق آنها پرداخته و جان بسیاری از مردم را نجات داد، چون حکومت شهر را به توپ و خمپاره بسته و صدها نفر را کشته و هزاران تن را مجروح کرده بود ماموستا با تلاشهای فروان و با ایثار و فداکاری و شجاعت فراوان با حکومت به مذاکره پرداخته و حکومت را مجبور به قبول قطع پرتاب خمپاره و گلوله باران شهر و خروج مردم از شهر نمود، مردمی که روزهای زیاد در زیر آتش حکومت گرفتار و تعداد زیادی کشته و بسیاری هم از گرسنگی نانهای خشک شده باقیمانده در منزل را می خوردند، آنهم اگر گیر می آوردند. در آنوقت بسیاری از کشته ها را در حیاط مساجد بطور موقت دفن می کردند چون کسی جرأت بردن مرده ها را به قبرستان نداشت و حتی آمبولانس ها را هدف قرار می داند.

ملا عبدالکریم که از پشتیبانی صد در صد مردم شهر برخوردار بود، سعی بسیاری در مورد آزادی زندانیان نمود و نسبت به تأمین مایحتاجهای مردم تلاش نمود و خدمات ارزنده ای انجام داد، ولی در بهار سال ۶۰ افرادی از کومله که ازموقعیت مردمی وممتاز این روحانی بزرگ ناراحت بودند، او را بعد از نماز در مسجدش، مسجد مولوی ترور کردند، بهر صورت ملاهای کردستان بعد از

انقلاب در بین دو طرف درگیری، یعنی حکومت و گروهها و احزاب مخالف حکومت گیر کرده و از هر سو مورد هجوم بودند که این هم خود تاثیر منفی بر رشد تعلیم، تربیت، و دروس دینی در کردستان داشت. الآن در شهر مهاباد فقط یک مدرسه دینی تحت نظارت حکومت وجود دارد که هیچگونه پیشرفت و رونقی نداشته و از نظر مدیریت و برنامه درسی با منهج اهل سنت متفاوت بوده و طلبه های کرد میل و رغبتی به حضور دراین مدرسه نداشته و آنهایی که هم وارد مدرسه شده بعد از مدتی آنجا را ترک می کنند. چون برنامه مدرسه در جهت منافع ملاهای قم می باشد و جاش پروری و شیعه پروری می کند، در حالی که مهاباد درحال حاضر در حدود ۲۵۰۰۰۰ (دویست وپنجاه هزار) نفر جمعیت دارد. ولی مردم این شهر سنی نشین اجازه تاسیس یک مدرسه دینی مستقل را ندارند. اما در بیشتر شهرهای شیعه نشین منطقه آذربایجان که اصلا نمی دانستند مدرسه دینی چیست، مدارس دینی برای شیعه ها تأسیس شده و مشغول آموزش خرافات و حقه بازی می باشند. با این وجود هنوز چند حجره محدود در برخی مساجد شهر مهاباد وجود دارد که اصلا در مقایسه با جمعیت شهر و تعداد مساجد و موقعیت شهر مهاباد، چیزی بحساب نمی آید.

این بخشی از مصایب مردم و بویژه روحانیون کردستان بود که بیان شد. اما راه چاره این است که مردم و روحانیون مخلص و متعهد اهل سنت و جماعت همت کرده و با اتحاد وهمبستگی و مدیریت آگاهانه و جدی، سعی در تهیه امکانت مادی و اداری و معنوی و ایجاد مدارس دینی در شهر مهاباد وکردستان نمایند. باید شهر و روستاهای کردستان پر از مدارس دینی شود تا اینکه دوباره کردستان سرزنده و شاد و عاقبت بخیر شود.

در حالی که مهاباد درحال حاضر در حدود دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت دارد. ولی مردم این شهر سنی نشین اجازه تاسیس یک مدرسه دینی مستقل را ندارند.

قبل از آنکه به فکر دنیا باشیم باید به فکر آخرت خود و فرزندانمان باشیم و بدانیم که به غیر از راه اسلام و دینداری و عاقبت اندیشی و آخرت طلبی و توحید و یکتاپرستی راه نجاتی نیست و این راه جز از طریق تربیت علمای مخلص و دیندار و عالم به کتاب و سنت، موحد و مبلغ امکان ندارد، و در کنار این تلاش شود خانه خویش را به مدارس دینی و کلاس آموزش قران تبدیل و از تجربیات هم دیگر استفاده نماییم و از شبکه های توحیدی اهل سنت و منابع انترنتی و علمای دل سوز برای درس دینیِ خصوصی کمک بگیریم و از رحمت و مدد الهی مأیوس نباشیم که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم، کار خویش را به تنهایی آغاز نموده ولی بعد از مدتی، ابوبکر و عمر و عثمان وعلی و دیگر صحابه به یاری وی برای رساندن دین به مردم شتافتند.



مردم شناسی دینی

زهرا آل محمد

گذشته از اینکه پیرو چه دین، مذهب، فرقه و یا نحله فکری هستیم همه ی انسان ها از زمان رسیدن به مرحله ی بلوغ عقلی خویش به دنبال تعیین اصولی عملی در جهت رفع و رجوع امورات فردی و اجتماعی خویش بوده اند.

بشر در همه ی دوره های زمانی و در تمام محدوده ی جغرافیای انسانی براساس تعریفی که از خویشتن پیدا می کند روش و اصطلاحا قوانین متفاوت و خاص خود را پی ریزی کرده و می کند. در همین مسیر است که میراث معنوی متفاوتی را از خود برجای می گذارد .

زندگی اجتماعی انسان الزام آور قوانین و اصولی شد که جامعه نیازمند آن بود. اصولی که با باورهای معنوی جمع گره زده میشد تا از مشروعیت عمومی برخوردار شود و قدرت گیرد و نسل ها پی هم آن را به نسل بعد از خود انتقال دهند. تخطی از اصول عملی قوام یافته از «ارزش ها»[1] و باور ها با درجات مختلفی از حرمت برای اعضای جامعه همراه بوده و هست. قضاوت در مورد درست و غلط بودن قوانین تعیین شده را تنها میتوان با درنظر گرفتن تمام و کمال شرایطی انجام داد که چنین قوانینی در آن ظهور پیدا کرده, مورد تایید و قبول قرار گرفته و پشتبانی یا حمایت مشروع را دریافت کرده است. شرایط تعیین و اختیار کردن چنین قوانینی متاثر از موقعیت و تجربیات جغرافیایی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی و ... است.

به عنوان مثال وقتی می بینیم که در یک اجتماع روستایی فرزند پسر از ارج و احترام برخوردار می شود و در یک اجتماع عشایری -برخلاف روستا-فرزند دختر چنان ارزشی می یابد که قیاس مادی برای از دست دادنش در نظر می گیرند نمونه ای از اهمیت در نظر گرفتن موقعیت و شرایطی است که مردم یک ارزش را اختیار می کنند. ارزشی که شاید از نگاه دیگران موافق با موازین اخلاقی پذیرفته شده ی ما نباشد. در حالی که فرزند دختر و پسر براساس کارکرد ضروری شان در هر اجتماعی نقش ایفا می کنند و تعیین ارزش می شوند و برای خصوصیت جنسی بتنهایی برتری قائل نمی شوند همچنانکه در هر جامعه ای مشاغل مختلف بر اساس کارکردشان ارزش گذاری می شوند.

اما این روند نمایی است که به ما نشان می دهد باید قوانین, اصول, عادات و باورهای جمعی خود و دیگران را از آن منظر ببینیم و مورد قضاوت قرار دهیم. شاید رد یا پذیرش یک باور در نگاه فردی کاری است اسان چرا که معیار هر یک از ما در تعریف موازین اخلاقی متفاوت از دیگری ست. معیار اعضای جامعه, نگاهی است که بواسطه خانواده، مدرسه، رسانه ها و ... از

«هنجار» اجتماعی دریافت می کنند و دنیا را از آن منظر[۲] می بینند.

دین، یکی از همان عینک هایی ست که نگاه ما به دنیایمان را می سازد . می توان گفت جهان بینی که دین به ما منتقل می کند تاثیرگذارترین معیاری است که موازین اخلاقی خود و رفتار و باور های دیگران را از آن طریق مورد داوری قرار می دهیم. دین زمانی پا بر زندگی بشر گذاشت که انسان از خود سوال کرد. بدنبال منشا وجود خویش، دنیا و متعلقاتش گشت. دین پاسخی برای پرسش ها به پیروانش داد.

به دنبال اجتماعی شدن زندگی پیچیده شد؛ انسان بدنبال درست و غلط امور گشت؛ اینچنین شد که دین قوانین و اوامر و نواهی را بر انسان عرضه داشت.

دین مجموعه کاملی از جهانبینی، روش زندگی فردی و اجتماعی را در اختیار بشر زمینی قرار داد.

از این مقدمه به مسئله ی درک متقابل بین گروه ها می رسیم. درکی که به قوام فردی و جمعی یک جامعه منجر می شود بجای تقابل مخرب؛ در شرایطی که تنش بین گروهی تنها به خدشه دار شدن سلامت فکری و مشی پیش رونده جامعه می انجامد.

جدای از مباحث فرا دینی، توجه به مذاهب اسلامی و جزئی تر از آن، در بین فرقه های مختلفی که زیر مجموعه مذهبی اهل سنت قرار می گیرند نوعی تقابل حاکم است که حاکی از عدم شناخت مابین اعضای گروه ها و درک پایین از دیدگاه یکدیگر است که به طرد و محکوم کردن ناموجه و احساسی همدیگر می انجامد.

پرداخت اغراق آمیز ویژگی، دیدگاه و جهان بینی اعضای هر گروه از گروه دیگر در جهت تقبیح یکدیگر به برچسب زدن و عنوان گذاری غیر مسئولانه ای می انجامد.که حکایت از ناشناخته و نامانوس بودن فضای فکری گروه ها نسبت به یکدیگر دارد و بس!

توصیه شناخت تجربه ی طرفین نیز در جهت کم کردن فاصله ی فکری و درک بهتر هرگز صورت نگرفته. و به تنش موجود نوعی پوشش جهت پنهان کردن واقعیت و به تعصبات نیز دامن زده شده است.

عینک معیار ما با ضعیف شدن دید ما نیاز به تعویض و بازبینی دارد. پیش از این گفتیم که تنها در صورتی امکان و صلاحیت داوری خواهیم داشت که تمام جوانب و شرایطی را که یک دیدگاه یا ارزش در آن رشد می کند، به صورت کامل در نظر داشته باشیم. از این منظر است که تفاوت دیدگاه را نوعی خطر برای فکر و سبک زندگی پذیرفته شده ی خود نخواهیم دانست بلکه فرصتی در جهت شناخت و آگاهی از این طریق برای خود فراهم خواهیم کرد.

نگاه مطلقگرایانه حق در مقابل باطل را معمولا ساخت «سنتی»[۳] به ما منتقل می کند.

«حق مطلق»[۴] مقاومتی ست که جوامع سنتی

بکار می بندند تا ساخت خود را از تغییر و نقد مصون نگاه دارند. حربه ای که در آن اعضای جامعه سربازانی با این تصور هستند که در جانب کمال حق قرار دارند و محافظ سنت های جمعی اند و بکارگیری سلاح تعصب را برای محافظت از حق مطلق یا همان سنت، فراگرفته اند.

از قضا در هر گروه یا فرقه ای که هستیم طبیعتا با این ذهنیت و تصور در آن جمع گرد آمده ایم که ما در جانب حق قرار داریم و دیگرانِ ناشناخته در جانب باطل. این موضوع به خودی خود نه یه معضل و نه یک خصلت منفی است. چرا که لزوم تعهد به یک گروه، باورمندی به درستی و بحق بودن آن است در غیر این صورت هیچ گروهی نقاط پیوند بین اعضا و آرمان هایش پیدا نخواهد کرد و به راحتی قابل فروپاشی خواهد بود.

اما زمانی از این ویژگی در یک جامعه سالم به عنوان یک خصلت مخرب تعبیر خواهد شد که ما بعنوان عضو یک گروه یا فرقه، خود و آرمان های جمع مان را حق مطلق و غیر خودی های خارج از گروه را «باطل مطلق»[۵] بشناسیم.

چنین دیدی چه در بین ادیان و چه در بین فرقه های مذهبی وجود داشته و البته تنها نتیجه آن، ایجاد تنش و فاصله بین اعضای این گروه ها است که همگی عضو یک جامعه بزرگ تر هستند و طبیعتا با وجود این شرایط پشت پرده ی مودت در این جامعه ی بزرگ، فضایی مسموم در حال انتشار است.

بنابراین می توان گفت سرباز تمام و کمال سنت های جمعی بودن همیشه نمی تواند منفعت اجتماع متشکل از گروه ها یا فرقه های هم هدف را بدنبال داشته باشد. بالا بردن آگاهی جمعی نسبت به فضای فکری دیگر گروه ها و بالا بردن استانه تحمل درمقابل دیدگاه های مخالف نتنها تعصب مخرب را سرکوب میکند بلکه موقعیت مناسب جهت هم اندیشی و رشد جامعه را فراهم می کند.

---

(۱) عقایدی است که افراد یا گروه‌های انسانی درباره ی آنچه مطلوب، مناسب، خوب یا بد است؛ دارند. ارزش ها معمولاً از عادت و هنجار نشأت می گیرند. رابطه مستقیمی میان ارزش ها با نحوه عکس العمل جامعه وجود دارد. برای مثال، جامعه ای که ارزش زیادی برای ازدواج قائل است، عمل زنا را محکوم و مجازات می کند.

(۲) به یک الگوی رفتاری گفته می شود که روابط و کنش های اجتماعی را تنظیم می کند، اکثریت جامعه خود را به آن پایبند می دانند و در صورتی که شخصی آن را رعایت نکند، جامعه او را مجازات می کند. هنجارها در جوامع مختلف، ممکن است متفاوت یا حتی متضاد باشند. بی هنجاری باعث از بین رفتن استحکام نظام اجتماعی می شود.

(۳) در لغت به معنای روش و شیوه است. عبارت از باور یا رفتاری است که در یک گروه یا جامعه از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود، دارای معنای نمادین یا اهمیت ویژه ای است و ریشه آن به گذشته برمی گردد.

(۴) ترکیب واژگان «حق» و «مطلق». حق، واژه ای است که در معانی راست و درست و همچنین در معنی «آنچه فرد یا پدیدهای سزاواری آن را دارد» به کار می رود. و واژه «مطلق» به معنای بی قید و شرط بکار می رود.

(۵) ترکیب واژگان «باطل» و«مطلق». باطل در لغت، به معنای ضایع، نیست و هدر شدن است. و در برابر حق قرار دارد و مفهوم «نادرست بودن» را می رساند.

بی شناسنامه ها؛ انسانهای ماقبل تاریخ!



حبیب الله سربازی

در ایران شناسنامه تنها مدرک شناسایی رسمی است که تمامی مشخصات مهم در آن ثبت می‌شود اما با وجود اینکه این دفترچه کاغذی یکی از اصلی‌ترین نیازها برای زندگی و دریافت حقوق قانونی است اما هزاران نفر در سیستان و بلوچستان از داشتن این مدرک محروم هستند.

طی دهه‌های گذشته به دلایلی همچون نبود نمایندگی ثبت احوال در نقاط دور افتاده، دوری از مرکز شهرستان، نبود راه‌های دسترسی روستاها، بی‌سوادی و ناآگاهی از مزایای شناسنامه، زایمان در منزل یا بیابان، فقر و مشکلات دیگری از این دست موجب شد تا هزاران نفر در سیستان و بلوچستان این سند شناسایی قانونی و هویتی را نگیرند و حال در سالهای اخیر که خواسته اند به سند هویتی در واقع «شناسنامه» خود دست پیدا کنند از سوی مسئولان حکومتی با مشکلات زیاد و دیوارهای بتنی مواجه شده اند.

> **در سالهای اخیر که خواسته اند به سند هویتی در واقع «شناسنامه» خود دست پیدا کنند از سوی مسئولان حکومتی با مشکلات زیاد و دیوارهای بتنی مواجه شده اند.**

آنچه که در این مبحث به آن اشاره داریم بی شناسنامه بودن کسانی هستند که از مادر و پدر ایرانی و در ایران متولد شده اند و ایرانی هستند. کسانی که به عنوان اتباع مهاجر خارجی شناخته می شوند به هیچ وجه مورد اشاره نیستند و فقط کسانی که نسل اندر نسل در جغرافیای ایران بوده اند مورد بحث اند.

در این میان و فارغ از موضوع فاقدین شناسنامه مشکل حادتر و جدی تری در بلوچستان برای مردم بومی از سوی اداره ثبت احوال با دستور مقامات بالا ایجاد شده است که تحت عنوان «مشکوک التابعه» از آن یاد می شود.

این اصطلاح در واقع به بهانه حضور افغان ها در استان سیستان و بلوچستان و چه بسا ازدواج عده ای از آنها با برخی از خانواده های بومی و یا ثبت نکردن فوت برخی از افراد بومی که از دنیا رفته اند ایجاد شد و طی آن صد ها نفر از مردم بومی که برای کارهای سجلی به اداره ثبت احوال مراجعه می کردند شناسنامه های آنها ضبط و مصادره شده است. اما علیرغم اینکه از اواسط دهه هشتاد کلیه افغان ها با حکم دولتی و بالاجبار از بلوچستان اخراج شده و استان سیستان و بلوچستان جزو استان های ممنوعه برای افغان ها محسوب شد اما همچنان اداره ثبت احوال با بسیاری از مردم بومی به صورت «ظنی» به عنوان مشکوک التابعه برخورد می کند.

این افراد که به عنوان مشکوک التابعه معرفی می شوند هنگامی که برای تغییر عکس قدیمی شناسنامه، یا عکس دار کردن شناسنامه، یا گرفتن

شناسنامه جدیدی برای یکی از اعضای خانواده و مواردی مثل این به ثبت احوال مراجعه می کردند صرفا بنا بر ظنی که برای مامور غیر بومی ثبت احوال نسبت به مراجعه کننده ایجاد می شد شناسنامه را ضبط می کرد و از مراجعه کننده می خواست که برای اثبات هویت خود ضمن آوردن اسناد هویتی کل اعضای خانواده، به اداره های مختلفی چون: شورای شهر یا روستا، وزارت اطلاعات، وزارت دادگستری ، پلیس و ارگان های تابعه مراجعه کند، اگر همه این مراحل طی میشد باز هم از وی خواسته می شد که برای اثبات نسب خود پروسه پر دردسر و هزینه بردار ازمایش دی ان ای را انجام دهد. همین مساله باعث می شد که روستائیان فقیر بلوچی که توانایی پرداخت هزینه ها را نداشتند و نمی توانستند برای آزمایش DNA (دی ان ای) خود و فرزندانشان به تهران سفر کنند و اقامت چند روزه ای در مرکز کشور داشته باشند و چند میلیون تومان خرج کنند، عملا نتوانند موضوع سجل خود یا خانواده خود را پیگیری کرده و بدون شناسنامه باقی مانده اند.

حتی خود مسئولان هم به این موضوع پی بردند و رئیس کل سازمان ثبت احوال کشور که برای پیگیری از شکایت صدها نفری که با مشکل سجلی مواجه شده بودند به بلوچستان سفر کرده بود نیز به این مساله تاکید کرد که باید زمینه آزمایش دی ان ای در زاهدان فراهم شود اما علیرغم اینکه تلاش شده این موضوع در زاهدان فراهم شود ولی بخاطر نبود بسیاری از دستگاه ها و ضعف هایی که در این بخش وجود دارد باز هم همان آش و همان کاسه است و مشکل فاقدین شناسنامه و افراد مشکوک التابعه حل نشده است.

شهریور ۱۳۹۳ یعقوب جدگال نماینده مردم چابهار در مجلس شورای اسلامی آمار فاقدین شناسنامه را بیش از ۴ هزار و ۵۰۰ نفر عنوان کرده بود. جدگال گفت:» که افرادی حتی با گذشت ۵۰ سال از عمر خود و داشتن زن و بچه ونوه مدرکی دال بر ایرانی بودن خود ندارند»

آمار افراد بدون شناسنامه متفاوت است

در مورد افراد فاقد شناسنامه هیچ آمار مشخص، دقیق و درستی ارائه نشده است و با در کنار هم گذاشتن آمارهایی برخی از مسئولان استانداری ، ثبت احوال و نمایندگان مجلس به این موضوع پی می بریم.

شهریور ۱۳۹۳ یعقوب جدگال نماینده مردم چابهار در مجلس شورای اسلامی آمار فاقدین شناسنامه را بیش از ۴ هزار و ۵۰۰ نفر عنوان کرده بود. جدگال گفت:» که افرادی حتی با گذشت ۵۰ سال از عمر خود و داشتن زن و بچه ونوه مدرکی دال بر ایرانی بودن خود ندارند»

اردیبهشت ماه سال گذشته رضا راحت دهمرده مدیرکل ثبت و احوال سیستان و بلوچستان آمار فاقدین شناسنامه ای که «تعیین تکلیف» شده اند را ۱۴ هزار نفر عنوان کرد که آمار بسیار بزرگی است.

وی گفت: «از سال ۷۴ تاکنون ۱۴ هزار پرونده فاقد شناسنامه و مشکوک تابعین در شورای تامین

سیستان و بلوچستان تعیین تکلیف شده است. **لینک خبر**

راحت دهمرده مدیرکل ثبت و احوال سیستان و بلوچستان ۷ ماه بعد از اینکه آمار تعیین تکلیف ۱۴ هزار نفری فاقدین شناسنامه را ارائه کرده بود در آذر ماه سال گذشته -۹۳- این بار آمار ۳ هزار نفری ارائه کرده و گفت: در استان به دلیل وجود اتباع بیگانه بیش از ۳ هزار متقاضی فاقد شناسنامه داریم.

وی بیان کرد: «سال گذشته ۴ هزار نفر فاقد شناسنامه بودند که ۷۰۰ پرونده تعیین تکلیف شده است و سایر پرونده ها در دست بررسی است. **لینک خبر**

علی اصغر جمشید نژاد معاون سیاسی اجتماعی استاندار سیستان و بلوچستانآذر ماه امسال این آمار را ۵۶۵۰ نفر عنوان کرده و گفت: «از تعداد ۵۶۵۰ نفر فاقد شناسنامه تاکنون بیش از ۱۰۰۰ نفر تعیین تکلیف شده‌اند. **لینک خبر**

اردیبهشت ۹۳ نخعی مدیر کل آموزش و پرورش از ثبت‌نام بیش از ۱۰۰۰ کودک فاقد شناسنامه در مدارس سیستان و بلوچستان خبر داد. **لینک خبر**

بیست و سوم آذر ماه امسال -۹۴- مدیر کل آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان از ثبت نام ۴ هزار نفری از کودکان فاقد شناسنامه که از طریق مراجعه به ارگان های اداره اتباع وزارت کشور و دادگستری برگه هویتی دریافت کرده اند خبر داد. یعنی در ظرف حدودا یک سال آمار ثبت نام را سه برابر بیشتر از سال قبل اعلام کردند.

اگر فقط همین آمار ۴۰۰۰ نفری کودکان فاقد شناسنامه ثبت نام شده در آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان را حساب کنیم؛ با احتساب جمعیت متوسط ۴ نفری خانواده آنها، ۱۶ هزار نفر بدون شناسنامه خواهیم داشت ضمن اینکه این افراد کسانی هستند که توانسته اند ثبت نام کنند و افراد زیاد دیگری هستند که تا کنون نتوانسته اند ثبت نام کنند. **لینک خبر**

اگر فقط همین آمار ۴۰۰۰ نفری کودکان فاقد شناسنامه ثبت نام شده در آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان را حساب کنیم؛ با احتساب جمعیت متوسط ۴ نفری خانواده آنها، ۱۶ هزار نفر بدون شناسنامه خواهیم داشت ضمن اینکه این افراد کسانی هستند که توانسته اند ثبت نام کنند و افراد زیاد دیگری هستند که تا کنون نتوانسته اند ثبت نام کنند.

به همین شکل آمار مدیر کل ثبت احوال را نباید از یاد ببریم که گفته اند از سال ۷۴ تا کنون هر سال ۱۰۰۰ پرونده فاقدین شناسنامه و مشکوک التابعه را در سیستان و بلوچستان یعنی ۱۴ هزار نفر را تعیین تکلیف کرده ایم.

یعنی در خوشبینانه ترین حالت بیش از ۱۴ هزار نفر در استان سیستان و بلوچستان از سال ۷۴ تا کنون درگیر مسائل سجلی از نوع مشکوک التابعه و یا فاقدین شناسنامه بوده اند.

ضمن اینکه نباید از یاد برد که نماینده چابهار آمار ۴۵۰۰ نفری که ارائه کرده اند فقط مختص «فاقدین شناسنامه» است. و به موضوع و مشکل افراد

مشکوک التابعه که به مراتب حاد تر و پیچیده تر بوده است رسیدگی نشده است در حالی که عمدتا شکایت های مردم مربوط به کسانی است که دولت آنها را به طور ظنی مشکوک التابعه قلمداد کرده و سجل هویتی آنها را توقیف کرده است.

وضعیت زندگی بی شناسنامه ها در سیستان و بلوچستان

افراد بدون شناسنامه که اکثر آنها در مناطق محروم چون روستاهای نیکشهر، سرباز و دشتیاری در جنوب سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند از کلیه حق و حقوق قانونی خود محروم اند از جمله تحصیل، بیمه، دریافت یارانه، حساب بانکی، دریافت گواهینامه و دریافت سوخت در زمستان، دریافت انشعاب آب، برق، تلفن، ثبت ازدواج، ثبت طلاق، پیگیری شکایات، ثبت تولد و فوت فرزند و حتی از زایمان طبیعی در بیمارستان هم محروم هستند. یعنی برخی از آنها همانند انسان های ما قبل تاریخ زندگی می کنند!

افراد بدون شناسنامه که اکثر آنها در مناطق محروم چون روستاهای نیکشهر، سرباز و دشتیاری در جنوب سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند از کلیه حق و حقوق قانونی خود محروم اند از جمله تحصیل، بیمه، دریافت یارانه، حساب بانکی، دریافت گواهینامه و دریافت سوخت در زمستان، دریافت انشعاب آب، برق، تلفن، ثبت ازدواج، ثبت طلاق، پیگیری شکایات، ثبت تولد و فوت فرزند و حتی از زایمان طبیعی در بیمارستان هم محروم هستند.

علاوه بر این، افراد بدون شناسنامه نمی توانند سفر کنند و حتی نمی توانند از روستای خود خارج شده و به شهر بروند؛ چرا که استان سیستان و بلوچستان ضمن اینکه به طور امنیتی اداره می شود و ارگان های مختلف انتظامی و نظامی در آن وجود دارد بخاطر هم مرز بودن با دو کشور پاکستان و افغانستان و تردد برخی از مهاجران افغان و پاکستانی در این استان هنگامی که با ایست و بازرسی مواجه شوند فورا بازداشت شده و به عنوان یک فرد خارجی از کشور اخراج می شوند که خود این مساله مشکلاتی به مراتب بیشتر را برای آنها رقم می زند به همین خاطر این خانواده ها مجبور اند با وجود مشکلات عدیده اما از روستای محل سکونت خود خارج نشوند. ـاین سخنان برای کسانی که در بلوچستان هستند به خوبی قابل درک و فهم است و نمونه های زیادی از آن را مشاهده کرده اند.

در این میان کودکانی که به دلایل عمده نظیر فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و نداشتن اسناد هویتی از تحصیل بازمانده‌اند و نمی‌توانند از آموزش و پرورش رسمی کشور بهره مند شوند به ناچار تن به کار می‌دهند و از همین رو به کودکان کار در شهرها نام گرفته اند.

پیگیری مسئولان ضعیف است و توجیه پذیر نیست

شهریور ماه ۹۳ ناظم اردکانی رئیس کل سازمان ثبت احوال کشور در سفری که برای بررسی فاقدین شناسنامه به بلوچستان داشت گفت: «با تمهیدات انجام شده و همکاری خوب مسوولان و مردم

محلی تا پایان سال جاری مشکل تمامی پرونده های فاقدین شناسنامه در سیستان و بلوچستان تعیین تکلیف و این معضل بزرگ برای همیشه مرتفع خواهد شد.»

اما با وجود گذشت یک سال ، بنابر آمارهای موجود این مشکل گر چه فقط مربوط به «فاقدین شناسنامه» است و مشکوک التابعین را در بر نمی گیرد اما کماکان با قوت خود باقی است.

چرا که در خوشبینانه ترین حالت و با در نظر گرفتن آمار رسمی علی اصغر جمشید نژاد معاون سیاسی امنیتی استاندار سیستان و بلوچستان همچنان بیش از ۴۵۰۰ نفر فاقد شناسنامه وجود دارد. این در حالی است که بنابر گفته ای رئیس کل ثبت احوال باید تا پایان سال ۹۳ کلیه این افراد تعیین تکلیف شده و مشکلشان حل می شد.

از سوی دیگر نیروی انتظامی و ارگان های تابعه پاسخگو نیستند چرا که بنابر گفته یعقوب جدگال نماینده مردم چابهار: «تعداد زیادی از افراد با گذشت بیش از هشت سال نتوانستند پاسخ استعلام نیروی انتظامی را بگیرند.»

و این فقط پاسخ نیروی انتظامی است، در کنار آن وزارت اطلاعات، دادگستری، خود اداره ثبت احوال و آزمایش دی ان ای هم هست.

از سوی دیگر نیروی انتظامی و ارگان های تابعه پاسخگو نیستند چرا که بنابر گفته یعقوب جدگال نماینده مردم چابهار: «تعداد زیادی از افراد با گذشت بیش از هشت سال نتوانستند پاسخ استعلام نیروی انتظامی را بگیرند.»

و این فقط پاسخ نیروی انتظامی است، در کنار آن وزارت اطلاعات، دادگستری، خود اداره ثبت احوال و آزمایش دی ان ای هم هست.

خبرگزاری مهر طی گزارشی که در همین زمینه تهیه کرده است نوشته:

«آزمایش دی.ان.ای که مستلزم به جان خریدن رنج سفر بسیاری از متقاضیان دریافت شناسنامه به تهران است به دلیل هزینه‌های گزاف به کابوسی برای روستائیان و افراد کم بضاعت تبدیل شده که خود مانعی بر سر راه افراد فاقد شناسنامه است. به گفته بسیاری از فاقدین شناسنامه هر چند که امکان این آزمایش در مرکز استان فراهم شده اما به دلیل کمبود مواد آزمایشگاهی در اداره پزشکی قانونی و تعداد اندک آزمایشات انجام شده هنوز هم بسیاری از افراد به ناچار باید هزینه های سفر به پایتخت را به جان بخرند.

عبدالباسط مبارکی از جمله فاقدین شناسنامه‌ای است که در این رابطه به خبرنگار مهر گفت: بر اساس قانون، انجام آزمایش دی.ان.ای تنها در صورت لزوم پیش‌بینی شده است اما پلیس اطلاعات و امنیت نیروی انتظامی این امر را برای تمامی مراجعه کنندگان الزامی می داند.

وی اظهار داشت: انجام این آزمایش تنها برای افراد مشکوک‌التابعه پیش‌بینی شده و تعریف اشخاص مشکوک در ماده ۴۵ قانون ثبت‌احوال به روشنی مشخص است اما با وجود برخورداری بسیاری از

افـراد فاقـد شناسـنامه از پـدر شناسـنامه‌دار امـا نیـروی انتظامـی آنهـا را در زمـره مشـکوک‌التابعه قـرار می‌دهـد. وی ادامــه داد: بــا وجــود تحقیقــات توســط نیــروی انتظامــی و تاییــد اولیــه از ســوی پاســگاه‌های انتظامــی محلــی و معرفــی دو گــواه معتبــر و ارائــه گواهینامــه محضــری در تاییــد هویــت متقاضیــان امــا بــاز هــم آزمایـش DNA (دی.ان.ای) الزامـی اسـت و هزینه‌هـای ایـن آزمایـش بسـیاری از روسـتائیان را از ادامـه رونـد کار بازداشــته اســت.

الــزام بــرای گرفتــن آزمایــش DNA (دی ان ای) بــر خــلاف ســخنان رئیــس کل ثبــت احــوال اســت. نظــام اردکانــی در همیــن زمینــه مــی گویــد: «وقتــی شــورای تامیــن یــک شهرســتان بــا همــکاری شــوراها، دهیــاران و معتمــدان محلــی هویــت ایرانــی بــودن یــک فاقــد شناســنامه را تاییــد کننــد دیگــر نیــازی نیســت او را بــرای گرفتــن آزمایــش دی ان ای کــه هزینــه و زمــان زیــادی را مــی بــرد، معرفــی کــرد.»

از ایــن رو بســیاری از مراجعــه کننــدگان بــرای امــورات ســجلی خــود در سیســتان و بلوچســتان معتقــد انــد کــه اداره ثبــت احــوال نــگاه امنیتــی بــه بلــوچ هــا دارد و عامدانــه یــک پروســه بســیار دشــوار را بــر گــردن کلیــه فاقدیــن شناســنامه و مشــکوک التابعــه قــرار داده تــا از ایــن طریــق، بســیاری از ایــن افــراد را از ادامــه رســیدگی بــه مشــکل شناســنامه ای خــود دلســرد کنــد.



برگی از دفتر شعر

سعید خوافی

چه بنویسم؟

قلم را نای لغزیدن به روی برگ کاغذ نیست!

چه گویم من؟

مرا میل تلخ گفتن و تو را شوق شنیدن نیست!

چه گویم من؟

زبان را تاب گفتن از غم و افسوس خوردن نیست!

تو خود بنگر!

مگر کابوس و شوربختی را هم ارزش بازگو کردن هست؟

مگر درد و غم و اندوه را هم لذتی اندر شنیدن هست؟

مگر ما اهل سنت را چاره ای جز چشم گفتن هست؟

مگر راهی به غیر از ضجه و بغض کردن هست؟

سرانجامی سوای بند و زنجیر و شلاق خوردن هست؟

مگر راه نجات از سلول و زندان و اعتراف جبر کردن هست؟

مگر جای فرار از چنگ تبعید و اعدام و پنهان دفن کردن هست؟

چه بنویسم؟

مگر آن را که در متن ذهن ها هک شد نیازی بر نوشتن هست؟

مگر آخر گواهی بهتر از تاریخ هم هست؟

تو گویی یادمان رفته چگونه آن ضیائی رفت،

سیاد پر زد، ربیعی هم به حق پیوست!

مگر تاریخ یادش نیست چه سان احمد رخت بر بست؟!

مگر خواهد توانست دیدگان را بر عروج کاظمی ها بست؟

کرمپورها و فرسادها و ناصرهای دوران را چگونه می شود خط زد زادهانی که شاهد هست؟!

علی آن مرد شیرازی و ابراهیم و دهواری که جاشان تاکنون سبز است!

و یا آن مرد آزاده؛ شجاع یل ملازاده که پژواک صدایش تا بحال هم در گوشهامان هست!

بله آن حبیب الله، جعفری ها و خوافی ها کماکان در قلبهامان هست

هجوم شب پرستان را، جنایتکاران دوران را شب هنگام تبر بر دست!

که داغش تا که دنیا هست و یاد شیخ فیض ها هست

بسان لکه ننگی به روی عاملینش هست را نیازی بر نوشتن نیست.

چه بنویسم؟!

توضیحات:

ضیایی: شیخ محمد ضیائی. **سیاد**: دکتر احمد سیاد. **ربیعی**: ملا محمد ربیعی. **احمد**: کاک احمد مفتی زاده. **کاظمی**: دکتر عبدالعزیز کاظمی بجد،. **کرمپور**: مولانا موسی کرمپور. **فرساد**: کاک فاروق فرساد. **ناصر**: کاک ناصر سبحانی. **مرد شیرازی**: دکتر علی مظفریان. **ابراهیم**: مولانا ابراهیم دامنی. **دهواری**: شیخ علی دهواری. **ملازاده**: مولانا عبدالملک ملازاده. **حبیب الله**: حبیب الله حسین بر. **جعفری**: قدرت الله جعفری. **خوافی**: عبدالوهاب خوافی (صدیقی) می باشند.

به یاد دوستان در بند...

دلنوشته ای است که در همین زمستان نود و چهار به یاد دوستان نصیرآبادی که در زندان هستند نوشتم.

دلم بدجور هوایتان را کرده! در این شب سرد هرچه دریچه های پتو را می بندم ولی باز هم کولاک راهش را از میان درزها پیدا می کند. و من دوباره با تقلا چشمانم را می بندم و پاهایم را تا سینه جمع می کنم و پنجره افکارم را تا آخر می بندم تا شاید بتوانم در ساعت های مانده به خورشید دمی آسوده بخوابم اما نمیدانم چرا نمی شود. هر بار که میخواهم خود را در اقیانوس رویاها غرق کنم خاطره ای از شما می آید و دستم را می گیرد و من را به بیابان بی نهایت می اندازد؛ همانجایی که تمام سرابهایش به رنگ شماست و من با شوق به دنبالشان میدوم اما شما هر لحظه از من دور و دورتر می شوید از میان این فاصله ها فریاد بر می آورم اما شما هیچ جوابی نمی دهید نمی دانم چرا در آن سکوت و فریاد ناگهان طوفان پشت پلکهایم شروع به باریدن می کند و اشکهایم چون رودی طغیان گر سرازیر می شوند و سینه ام را چون آب ریخته بر بی هوشان خیس از قطرات جدایی می کنند. در این هنگام انگار قدرتی فراتر از سراب و فریاد من را از بیابان دویدن و نرسیدن به بستر خوابم می کشاند و من می مانم و یک دنیا تنهایی، که نمیدانم چگونه در این موقع شب من را به سفرهای ناخوانده میبرد.

شاید این اثر یادتان از من باشد که روزها دورتر از من، من را چون بادبادکی با خود به این سو و آن سو میبرد.

داریوش داریوشی

خاطره ای تلخ

در روزگاری نه چندان دور، زمانی که قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء «سپاه» به بهانه ی سازندگی و عمران به منطقه بلوچستان - شهرستان چابهار برای احداث مقر و کارگاه دست بکار شد آنجا حضور داشتم و روزهای آغازین چون برق و باد می گذشت تا کم کم مسجد کارگاه آماده شد. روزی از روزها جوانی کارگر از همنوعان خودم وقت اذان ظهر به نزدم آمد و گفت: وقت اذان فرا رسیده دارم میروم مسجد تو هم بیا تا با هم نماز بخوانیم. دوستم به نیت اذان زودتر رفت و من مشغول وضو شدم هنوز پاهایم را نشسته بودم که رفیقم زود برگشت و گفت: من مشغول اذان بودم، وسط اذان یکی از پشت دستم را گرفت و گفت: اینجا جای اذان شماها نیست! اگر تکرار شود دیگر جای تو اینجا نیست. به آرامی دست تسلی کاذبی به صورت رنگ پریده اش کشیدم و گفتم: برادر جان؛ خدا با ماست لا تحزن. با خودم اندیشیدم الهی اینجا تهران نیست که ما اجازه را از آقایان بگیریم بلکه اینجا بلوچستان است و سرزمین ارتشی های عمر»رض« این داغی بود از برادری نا برابر.

محمد امیری

چکیده‌ی اخبار ماه گذشته

بـام: معـاون سیاسـی و اجتماعـی فرمانـدار قصرشـیرین گفـت: پارسـال در مجمـوع بـر اثـر ۳۵ مـورد انفجـار میـن و مهمـات بـه جـا مانـده از دوران جنـگ در ایـن شهرسـتان ۶ نفـر کشـته و ۳۱ نفـر نیـز مجـروح شـدند.

کردپـا: سـحرگاه روز ۱۶ فروردیـن مـاه ۱۳۹۵ چنـد دسـتگاه خـودروی متعلـق بـه نیـروی انتظامـی شـهر آرمـرده بـا یـورش بـه کاسـبکان منطقـه، کالا و بارهـای همـراه آنـان را تلـف کردنـد و اقـدام بـه گلوله‌پراکنـی نمـوده کـه بـر اثـر آن بیـش از صدهـا میلیـون تومـان بـه اشـیاء کاسـبکان خسـارت وارد کرده‌انـد. محـل هجـوم بـه کاسـبکاران، «بله‌کـی» نـام دارد و ارزش ریالـی خسـارات وارده بـه اجنـاس دسـت‌دوم (تاناکـورا) بالـغ بـر ۱۵ میلیـارد بـرآورد می‌شـود. همچنیـن ۵ رأس از اسـب بارکـش متعلـق بـه کاسـبکاران نیـز در ایـن تیرانـدازی تلـف شـدند. گفتـه شـده صاحبـان بارهـا از شـهروندان شـهرهای مختلـف کُردسـتان می‌باشـند کـه بـرای امـرار معـاش بـه شـهر بانـه و مناطـق مـرز در رفـت و آمدنـد.

کردپـا: نیروهـای سـپاه پاسـداران حکومـت ایـران بـا پرتـاب موشـک بـه خـودرو یـک خانـواده، تمامـی اعضـای آن را بـه قتـل رسـاندند. اعضـای خانـواده‌ی سـهویی در مسـیر روسـتای چانـف از توابـع شهرسـتان اسـپک در اسـتان سیسـتان بلوچسـتان، بـه دسـت عوامـل سـپاه رژیـم در ایـن منطقـه هـدف قـرار گرفتنـد و تمامـی اعضـای ایـن خانـواده بـه طـرز فجیعـی در داخـل خـودرو کشـته شـدند.

کمپیـن فعالیـن بلـوچ: در پـی ریـزش دیـوار در روتـک خـاش حمیـد رضـا گنگوهـی کـه بـه نجـات دانـش آمـوزان شـتافته بـود پـس از نجـات دانـش آمـوزان بـر اثـر ریـزش آوار جـان خـود را از دسـت داد.

حمیدرضـا گنگوزهـی و عبدالرئـوف شـهنوازی دو معلـم ایـن مدرسـه کـه متوجـه سسـتی احتمـال ریـزش دیـوار یکـی از منـازل همجـوار مدرسـه شـده بودنـد بـه نجـات دانـش آمـوزان شـتافتند امـا متاسـفانه پـس از نجـات دانـش آمـوزان بـه دلیـل شـدت وزش گردبـاد خـود اسـیر ریـزش آوار شـدند.

حمیدرضـا گنگوزهـی بـه دلیـل شـدت جراحـات در راه نجـات دانـش آمـوزان جـان خـود را از دسـت داد امـا معلـم دیگـر ایـن مدرسـه در بیمارسـتان بسـتری بـوده و شـرایط رو بـه بهبـودی دارد.

هرانـــا: روز جمعـه ۱۳ فروردیـن، عوامـل مسـلح ناشـناس سـوار بـر دو دسـتگاه موتـور سـیکلت، بـه سـوی مردمـی کـه بعـد از نمـاز جمعـه در حـال خـروج از مسـجد جامـع اهـل سـنت خـاش (قبـا) بودنـد آتـش گشـودند.

بـه گـزارش شـاهدان عینـی، موتورسـواران چهـار نفـر بـا لبـاس محلـی بودنـد و در جریـان ایـن تیرانـدازی، یـک شـهروند اهـل سـنت بنـام حـاج عزیـز کـردی تمندانـی فرزنـد حـاج یعقـوب کـردی بـه قتـل رسـیده اسـت. ایـن تـرور بـه دلایـل نامعلومـی مقابـل مسـجد



چکیده ی اخبار ماه گذشته

قبا واقع در چهار راه پشتکوه شهر خاش صورت گرفته است.

سنی آنلاین: چهارمین دوره‌ی مسابقات استانی حفظ و قرائت قرآن کریم طی روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه در مدرسه دینی تجویدالقرآن زاهدان برگزار شد.

به گزارش دریافتی سنی‌آنلاین، در این دوره از مسابقات که با عنوان «محفل انس با قرآن» برگزار شد، علاوه بر میهمانان استانی، میهمانانی از کشور پاکستان و از استان‌های هرمزگان و کردستان نیز حضور داشتند.

شرکت‌کنندگان از سراسر استان سیستان‌وبلوچستان در رشته‌های حفظ و قرائت قرآن کریم با یکدیگر به رقابت پرداختند.

کمپین فعالین بلوچ: احضار ملک محمد آبادیان بخاطر رسانه ای کردن "درخواست سپاه از فرزندش برای رفتن به سوریه"

پس از آنکه درخواست سپاه از عبدالهادی آبادیان فرزند ملک محمد آبادیان زندانیان سیاسی سابق زندان مرکزی زاهدان رسانه ای شد، ملک محمد آبادیان توسط اطلاعات سپاه احضار و مورد تهدید قرار گرفت. اطلاعات سپاه به ملک محمد آبادیان گفت: "ما با کسی که این خبر ها را منتشر می کند برخورد می کنیم. ۲۰ فروردین ۹۴ پس از آنکه عبدالهادی آبادیان به منظور اتمام دوره سربازی خود به سپاه زاهدان مراجعه کرده بود با پیشنهاد اعزام به جنگ سوریه مواجه شد. لازم به ذکر است عبدالهادی آبادیان در هنگام بازداشت غیر موجه سه ماه از مدت سربازی اش باقی مانده بود. این زندانی سیاسی پیشتر در پرونده مولوی نقشبندی با حکم اعدام مواجه شد که پس از نقض احکام توسط دیوان عالی کشور با قرار وثیقه آزاد شد.

العربیه: امید کوکبی، فیزیکدان ترکمن تبار و سنی مذهب ایرانی در زندان به سرطان کلیه مبتلا شده و مقامات این کشور حاضر نیستند این دانشمند جوان را آزاد کنند.

امید کوکبی متولد ۱۳۶۱ در شهر گنبد کاووس است، او برگزیده المپیاد و دانشجوی فوق دکترای فیزیک اتمی با گرایش لیزر در دانشگاه تگزاس آمریکا است که در بهمن ماه سال ۸۹ به ایران سفر کرد و هنگام خروج از ایران در فرودگاه بازداشت و زندانی شد. قوه قضاییه ایران کوکبی را به دلیل همکاری نکردن در پروژه های نظامی و اتمی این کشور به ۱۰ سال زندان محکوم کرده است. سعید خلیلی، وکیل کوکبی به خبرگزاریهای ایران گفت که موکلش در زندان دچار سرطان کلیه شده و نیاز به جراحی فوری دارد. خلیلی با تاکید بر این‌که هرگونه تعلل بیشتر می‌تواند «آسیب جبران‌ناپذیر» برای وضعیت جسمانی کوکبی به‌بار آورد، خواستار آزادی فوری امید کوکبی شد.



نحوه ارسال مقالات به نشریه

خوانندگان گرامی می توانند مقالات خود را با دارا بودن مشخصات ذیل برای ما ارسال دارند:

۱ – مقالات ارسالی نباید پیش از این در جایی منتشر یا ارائه شده باشد.

۲– مقالات باید تحقیق نگارنده و از جایی کپی برداری نشده باشد.

۳– مقالات باید روان و کاربردی و مناسب با جامعه اهل سنت ایران تهیه شده باشد.

۴– مقالات حداقل در ۴ و حداکثر ۶ صفحه A4 در محیط ورد نگاشته شود.

۵– در صورت استناد به مرجعی، در پانویس مشخصات کامل مرجع نوشته شود. نام کتاب، نویسنده، مترجم، محل چاپ، سال چاپ، انتشارات، جلد و صفحه.

۶– مقالات باید دارای محتوای مناسب و مشخصات نگارنده باشد. (برای افراد داخل ایران نام مستعار پذیرفته می شود در صورتی که نام اصلی خود را به مجله بیان دارند.)

۷– بهتر است مقاله با فونت B Nazanin سایز ۱۴ نوشته شود. چون اساس فونت مقالات نشریه است.

۸– خوانندگان عزیز می توانند مقالات خود را تا بیستم هر ماه به ایمیل نشریه ارسال نمایند.

۹ – هیچ گونه توهینی به اشخاص و مذاهب دینی اهل سنت در مقاله صورت نگیرد.

ماهنامه ی راوی حق ویرایش و تلخیص مطالب را برا خود محفوظ می دارد.

مقالات دریافتی بعد از تایید اعضای هیئت تحریریه و نقد و بررسی در ماهنامه منتشر خواهد شد

ارتباط عاطفی

من درد مشترکم
مرا فریاد کن
ای دیر یافته با تو سخن می گویم
بسان ابر که با توفان
بسان علف که با صحرا
بسان باران که با دریا
بسان پرنده که با بهار
بسان درخت که با جنگل سخن می گوید
زیرا که من
ریشه های تو را دریافته ام
زیرا که صدای من
با صدای تو آشناست ...

نشریه ی راوی می خواهد تا روایت گر درد تمامی شما باشد.

خوانندگان عزیز و علاقه مندان، صفحات سپید نشریه ی راوی چشم انتظار ارسال دل نوشته ها، خاطرات کوتاه تلخ و شیرین و یا هرگونه مطلب دیگر از شما هست. پیشاپیش دستان گرمتان را می فشاریم.

راه های ارتباط با ما:


کانال تلگرام راوی: @ravi_mag


صفحه فیس بوک راوی: www.facebook.com/ravi.magz


صفحه اینستاگرام راوی: www.instagram.com/ravi.mag


آدرس ایمیل راوی: ravi.mag@hotmail.com

تصویر جلد:

مسجد گوهر شاد مشهد، از بناهای تاریخی اهل سنت ایران.

این بنا در کنار مقبره هارون الرشید و علی بن موسی الرضا واقع شده است که به امر گوهر شاد آغا،همسر شاهرخ که از شاهان تیموری بود ساخته شد.

این بنا که از سازه ها و اماکن شعائر مذهبی اهل سنت بوده توسط جمهوری اسلامی ایران تصرف شده است و اجازه ی اقامه نماز و هیچ گونه تصرفی به أهل سنت در آن داده نمی شود.